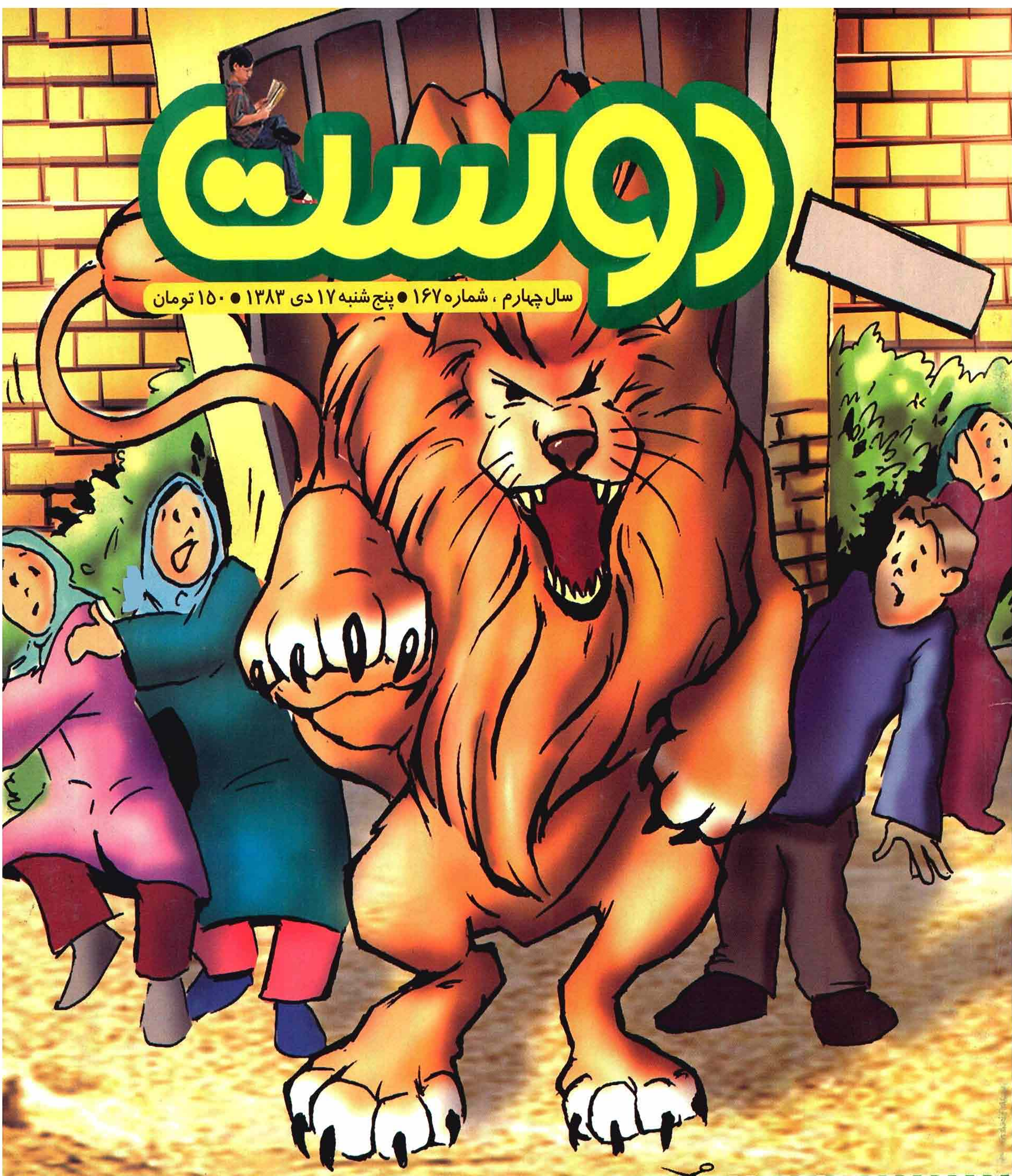


دوست

سال چهارم ، شماره ۱۶۷ • پنج شنبه ۱۷ دی ۱۳۸۳ • ۱۵۰ تومان



کتاب در مجله

کتاب کامل

سربازان جهان

جلد سوم



به نام خداوند بخشنده مهربان

دوست

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

بازی شیر فراری!

شرح
روی جلد

شیر روی جلد، از قفس یک باغ وحش فرار کرده است. فرار او باعث وحشت بچه ها و مردم اطراف شده است. همین تصویر در پشت جلد هم تکرار شده است. با کمی دقت، متوجه ۷ اختلاف بین دو تصویر روی جلد و پشت جلد خواهید شد. قلم بردارید و ۷ اختلاف را پیدا کنید.

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علاء - سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علاء
- مدیر اجرایی: رضا کریمی دونا
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: نیرالسادات والا تبار
- توزیع: فرخ فیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

نشانی: خیابان انقلاب - چهار راه حافظ - پلاک ۹۶۲ - تلفن: ۶۷۰۶۸۳۳ - شماره: ۶۷۱۲۳۱۱

فهرست مطالب کتاب در مجله:

- | | |
|--------------------------------|----------------------------|
| ○ سرباز نیروی امدادی آلمان | ○ مقدمه |
| ○ نیروی چتر باز ارتش آلمان | ○ سرباز لشگر «گراس دوچلند» |
| ○ واحد ضد خرابکاری ارتش آلمان | ○ سرباز لشگر SS |
| ○ سرباز ارتش یونان | ○ سرباز ارتش آلمان |
| ○ افسر سوار ارتش یونان | ○ گروهان دوم ارتش آلمان |
| ○ افسر خلبان نیروی هوایی آلمان | ○ افسر نیروی هوایی آلمان |
| ○ ناوی ارتش یونان | ○ افسر جزء ارتش آلمان |

کتاب در مجله

کتابه کامل

سربازان جهان

جلد سوم

تولد دوستان «دوست» برای ما عزیز و گرامی است. خوشحالیم که تولد این عزیزان را در مجله خودشان تبریک می‌گوییم. تبریک تولدتان، هدیه‌ای ناچیز از طرف ما به شماست. آخر «هر چه از دوست رسد، نیکوست».

صد سال زنده باشید!

متولدین هفته سوم دی ماه:

- تهران: ایمان اسدی: ۷۵/۱۰/۱۷، سید سینا اسماعیل پور: ۷۹/۱۰/۱۸، سارا ثابت نصیر محله: ۷۷/۱۰/۲۲، امیر حسین ساوری: ۷۵/۱۰/۲۵، فاطمه طالبلو: ۷۷/۱۰/۲۳، پویا محزون: ۷۶/۱۰/۱۷، سید محمد حسین زوار نیاکی: ۷۷/۱۰/۲۳، فاطمه افضل وطن: ۷۰/۱۰/۱۹، ترانه سادات حسین نژاد: ۷۱/۱۰/۲۰، بیتا یزدیان: ۷۶/۱۰/۲۲، علیرضا خدائی: ۷۱/۱۰/۱۷، سینا سروی: ۷۴/۱۰/۲۲، سید پویا عقلی یگانه: ۷۲/۱۰/۱۷، مهدی فدوی بوستانی: ۷۴/۱۰/۱۸، متین قاسمی: ۷۳/۱۰/۱۸، اصفهان: محمد امینی شملز لری: ۷۸/۱۰/۱۶، ملیکا صرامی: ۷۶/۱۰/۲۰، فاطمه آقاجانی فشارکی: ۷۵/۱۰/۲۲، علیرضا شمس: ۷۸/۱۰/۲۱، مهرزاد فلک: ۶۹/۱۰/۱۹، تبریز: سالار تقی زاده: ۷۷/۱۰/۲۱، مشهد: رضا رستگار مقدم: ۷۵/۱۰/۱۷، ملیکا قدیری کاریزی: ۷۱/۱۰/۲۲، یزد: مهلا زارع زاده: ۸۰/۱۰/۲۳، مشهد: وفا مرادی: ۷۱/۱۰/۲۰، بجنورد: علیرضا سمیعی: ۷۶/۱۰/۱۷، تربت حیدریه: سید علی بهشتی: ۷۷/۱۰/۲۲، سقز: تارا صالحی: ۷۷/۱۰/۱۷، سمنان: علی محمد صوفی زاده: ۷۶/۱۰/۱۸، شیراز: رضا رئیسی: ۷۱/۱۰/۲۰، قزوین: محمد بهنامی: ۶۶/۱۰/۱۸، کاشان: محسن نصرا... زاده: ۷۱/۱۰/۲۲



پرنده‌ای که آشیانه‌اش را گم کرده بود

«دیدی» راه خانه را گم کرده بود. او پس از کوچ نمی‌دانست خانه‌اش کجاست. همه‌ی پرستوها به خانه‌هایشان رفتند. او همانطور که دنبال خانه‌اش می‌گشت به سگی برخورد از سگ پرسید: آیا تو می‌دانی خانه‌ی من کجاست سگ گفت: نه پرستو کوچولو نمی‌دونم. دیدی ناراحت شد به پیش خرگوشی رفت و از او پرسید: تو می‌دانی! خرگوش گفت: چه چیزی را؟ دیدی گفت: جای خانه‌ی من را. خرگوش گفت: نه دیدی کوچولو، دیدی ناراحت شد و پرواز کرد. ناگهان عقابی دنبالش کرد دیدی نفهمید چی شد، فقط خود را در خانه‌ی کسی دید. او روی تخت خوابیده بود. ناگهان خانم لاک پشت آمد و گفت: حالت خوبه، دیدی گفت: تو کی هستی؟ خانم لاک پشت گفت: من خانم لاک پشت هستم پرستو خانم، دیدی گفت: اسم من دیدی هست چی شد که من اینجا آمدم؟ گفت: تو را عقاب دنبال کرده بود تو یک دفعه پرت شدی تو خانه‌ی من، من هم تا حالا از تو نگهداری کردم دیدی گفت: متشکرم، تو میدانی خانه‌ی من کجاست؟ لاک پشت گفت: من نمی‌دانم اما شاید خرگوش پیر بداند. دیدی سریع پرواز کرد و خود را به خرگوش رساند و گفت تو جای خانه‌ی من را می‌دانی؟ خرگوش پیر گفت تو خوب فکر کن بگو ببینم تو، روی خانه‌ات علامت گذاشته بودی؟ دیدی گفت: آره! ضربدر بود. خرگوش گفت میان خانه‌ها برو و هر خانه که علامت ضربدر داشت خانه‌ی توست. دیدی خانه‌اش را پیدا کرد و فهمید همیشه چگونه خانه‌اش را پیدا کند.

بهاره نظری منشی - کلاس پنجم



زینب عباسی / ۹ ساله / از قم



سارا علیزاده / از قشم

داستان یک توپ

توپ قشنگی در یک مغازه بود. روزی یک پسر بچه آمد و توپ را خرید. توپ خیلی خوشحال شد که دیگر تنها نیست. روز بعد پسر بچه با دوستانش می‌خواستند فوتبال بازی کنند. پسر به دوستانش گفت: «من دیروز یک توپ خریدم صبر کنید آن را بیاورم و با آن بازی کنیم». او توپ را آورد. تا چند روز با توپ بازی می‌کردند تا یک روز وقتی که داشتند بازی می‌کردند، یکی از بچه‌ها توپ را محکم شوت کرد و توپ رفت و رفت تا به خیابان رسید. یک دفعه یک ماشین با سرعت از روی توپ رد شد و توپ ترکید. توپ خیلی ناراحت شد بچه‌ها هم ناراحت شدند. شب وقتی که پیک بهداشت می‌آمد تا آشغال‌ها را جمع کند، توپ را هم با خود برد. توپ با خود گفت: «من را کجا می‌برند؟» کمی بعد ماشین ایستاد و توپ قل خورد و قل خورد و با بقیه‌ی آشغال‌ها روی زمین افتاد. و بعد او را در یک دستگاه بزرگی گذاشتند و بعد از مدتی توپ به شکل یک ماشین اسباب بازی درآمد. و او را دوباره در یک مغازه گذاشتند و دوباره یک پسر کوچک آمد و آن را خرید. ماشین اسباب بازی خیلی خوشحال شد. آن پسر کوچولو خیلی با ماشین بازی می‌کرد و می‌خندید. دیگر ماشین اسباب بازی خراب نشد چون پسر کوچولو خیلی خوب از ماشین نگهداری کرده بود.

زینب عباسی - ۹ ساله - کلاس سوم ابتدایی از قم - مدرسه ی غف

شرایط آب و هوایی، فرهنگ و سنن و نیاز ارتش‌ها به پوشش مخصوص نیروهای خود باعث شده است که تنوع زیادی در یونیفورم و لباس سربازان جهان دیده شود. بسیاری از ویژگی‌های لباس و تجهیزات سربازان در سراسر جهان مشابه است. اما بعضی از خصوصیات نیز خاص هر منطقه و کشور است. کتاب در مجله این هفته، در ادامه کتاب در مجله هفته‌های گذشته، شما را با لباس نظامی کشورهای حرف G تا I آشنا می‌کند.

حکایت بندهای صالح



پس از حادثه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری امام و انتقال ایشان به تهران، سپس بردن وی به زندان قصر و سپس به زندان پادگان عشرت آباد و اعتراضاتی که صورت گرفت، رژیم شاه مجبور شد به ظاهر امام را از زندان آزاد کند. بنابراین در یازدهم مرداد ماه همان سال ماموران امنیتی امام را از پادگان عشرت آباد که در آنجا زندانی بودند، به منزلی در منطقه داوودیه تهران منتقل کردند تا آنجا زیر نظر باشد. روبروی آن منزل، مردم که از آزادی ایشان آگاه شده بودند، اجتماع کرده بودند. جمعیت موج می زد و ماموران انتظامی، مراقب اوضاع بودند. پس از چندی، ماموران تصمیم گرفتند امام را به محل دیگری انتقال دهند. در منزل جدید واقع در قیطریه، ماموران ملاقات با امام را محدود کرده بودند. اطراف ساختمان نیز مامور ایستاده بود و مراقب مردم بودند که کسی وارد نشود.

پس از مدتی سکونت اجباری امام در تهران، سرانجام ایشان آزاد شدند و به قم بازگشتند. امام پس از ورود به قم، لحظه‌ای از فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی کوتاهی نکردند. درس و بحث‌های علمی ایشان برقرار بود و در کنار آنها امام مسائل سیاسی را هم با جدیت دنبال می کردند. در آن روزها، لایحه‌ای محرمانه، اول در دولت و سپس در مجلس تصویب شد که به نام لایحه «کاپیتولاسیون» مشهور شد.

براساس این لایحه، دادگاه‌های ایران اجازه نداشتند به جرم‌های آمریکاییان در داخل کشور،

رسیدگی کنند. به این ترتیب به آمریکایی‌ها، در مقابل ارتکاب هر ظلم و جنایتی در ایران مصونیت داده می شد و باید در کشور خودشان محاکمه می شدند. این توهینی بزرگ و آشکار به حقوق مردم بود.

دوستان و نزدیکان امام در اول کار، محرمانه بودن چنین لایحه‌ای را به ایشان اطلاع دادند و سپس متن لایحه به دست ایشان رسید. امام اعلام کردند که متن لایحه کاپیتولاسیون را مطالعه کرده‌اند و نخواهند گذاشت این قضیه به صورت محرمانه باقی بماند...

(ادامه دارد)

□ سرباز لشکر «گراس دوچلند» آلمان - سال ۱۹۴۳

ارتش آلمان در سال ۱۹۴۳، لشگری از نیروهای متعصب و وفادار به هیتلر، دیکتاتور آلمان؛ تشکیل داد. این نیروها در قالب لشکر «گراس دوچلند» سازماندهی شده بودند. لباس این نیروها که به اختصار GD نامیده می شدند، دارای نوارهای قرمز رنگی بود و هر سرباز که موفق به شکار تانک دشمن می شد، به رقم تعداد تانک منهدم کرده از دشمن، بازوبندی بر بازوی خود نصب می کرد.



هفدهم دیماه، سالگرد اجرای طرح استعماری حذف حجاب توسط رضاخان

زن‌ها توی لشگرها هم بودند، توی میدان‌های جنگ هم می‌رفتند.

من هر وقت بانوان محترم را می‌بینم که با عزم و اراده قاطع در راه هدف، حاضر به همه‌طور زحمت بلکه شهادت هستند مطمئن می‌شوم که این راه به پیروزی منتهی می‌شود.

● خدا می‌داند که به این ملت ایران چه گذشت در این کشف حجاب. حجاب انسانیت را پاره کردند اینها...

● این تبلیغات که «اگر اسلام پیدا شد مثلاً دیگر زن‌ها باید بروند توی خانه‌ها بنشینند یک قفلی هم درش بزنند بیرون نیایند» این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت می‌دهند. صدر اسلام

یک خاطره، هزار پند

گریه امام

حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب نقل می‌کنند: «روزی در شهری سخنرانی داشتم. پس از پایان سخنرانی، هنگام سوار شدن به خودرو شنیدم خانمی از پشت سر همراهان، خطاب به من حرف می‌زند. گفتم راه را باز کردند تا او نزدیک آمد و گفت: «از قول من به امام بگویید، بچه‌ام اسیر دشمن بود و اخیراً فهمیدم که او را شهید کرده‌اند. به امام بگویید فدای سرتان، شما زنده باشید. من حاضرم بچه‌های دیگرم نیز در راه شما شهید شوند.» من به تهران آمدم. خدمت امام رسیدم، اما فراموش کردم، این پیغام را بگویم. بعد که بیرون آمدم، سفارش آن مادر شهید به ذهنم آمد، برگشتم و دوباره خدمت امام رسیدم و آنچه را که آن خانم گفته بود، برای ایشان نقل کردم. بلافاصله دیدم چهره امام به شدت در هم رفت و آنچنان اشک از چشمان ایشان فرو ریخت که قلب مرا سخت فشرد.



□ سرباز لشگر SS - مامور به خدمت در لهستان - سال ۱۹۴۴

اولین لشگر از نیروهای SS طرفدار هیتلر، به منظور انجام عملیات نظامی در لهستان تشکیل شد. این تصویر یک سرباز SS از این لشگر است. لباس این نیروها در ابتدای جنگ دوم جهانی، به صورت یک تکه تهیه می‌شد اما بعدها لباس نظامی آنها به شکل دو تکه دوخته می‌شد. برای استتار نیروها، با توجه به نوع جغرافیای منطقه، از رنگ لباس استفاده می‌شد.





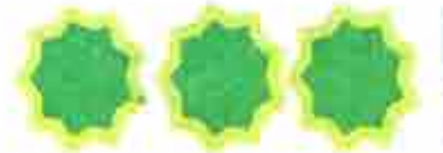
نهمین ماه تابان

جعفر ابراهیمی

او دوستدار مؤمنان بود
او سینه‌ای چون آسمان داشت
با هر کسی او مهربان بود
در سینه قلبی مهربان داشت



او بود در پرهیز کاری
تنها جوان روزگارش
بخشنده بود و دستگیری
از بینوایان بود، کارش



همواره در دل‌های مردم
او دانه‌های علم می‌کاشت
آن قدر دانا بود و عالم
که دشمنش هم دوستش داشت



خورشید دانش در دلش بود
با آنکه او خیلی جوان بود
او بود مانند گل سرخ
خوشبوترین گل در جهان بود



نام عزیز او جواد است
او پیشوای شیعیان است
بین «ده» و «دو» ماه تابان
ماه نهم در آسمان است

«دوست» فرا رسیدن سالگرد شهادت
حضرت امام جواد (ع) را به همه پیروان
راه آن بزرگوار، تسلیت می‌گوید.

□ سرباز ارتش آلمان - جبهه نرماندی - سال ۱۹۴۴

در سال ۱۹۴۴ میلادی در صفوف ارتش آلمان هیتلری، نافرمانی و سرپیچی از دستور اعزام به جبهه شرقی جنگ در ارتش آلمان دیده شد. جبهه شرقی محل نبرد با نیروهای روسی بود. بنابراین لشکر ویژه‌ای جهت اعزام به این جبهه در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد که تصویر یکی از سربازان آن را می‌بینید. اسلحه MG ۴۲، اسلحه سازمانی این نیروها بود.





روباه و لک لک

افسانه‌ای از کشور یونان

مترجم: فاطمه زمانی



در زمانهای قدیم روباهی بود که در مزرعه‌ای زندگی می‌کرد. روزی کنار بر که رفت تا تفریح کند. لک لکی که در آن نزدیکی‌ها شنا می‌کرد او را دید، نزدیکش رفت و برای آنکه او را از تنهایی در آورد به منزل خود دعوتش کرد. سپس کوزه‌ای را پر از شیر کرد و بر روی سنگی گذاشت و روباه را برای خوردن شیر صدا زد. آنگاه نوک بلند و باریک خود را داخل کوزه برد و شروع کرد به سر کشیدن شیر. وقتی سرش را بلند کرد تا نفسی تازه کند، چند قطره شیر به زمین چکید و روباه فوراً آنها را لیسید. هنگامی که لک لک حسابی از شیر توی کوزه خورد، سرش را بلند کرد و از روباه پرسید: شیرت را خوردی؟ سیر شدی؟! روباه فکری کرد و گفت: بله، خوردم. حالا می‌خواهم از تو دعوت کنم فردا به منزل من بیایی و مهمان من باشی. روز بعد آن دو کنار مزرعه یکدیگر را ملاقات کردند و روباه، لک لک را به لانه‌اش برد و یک کوزه شیر آورد، آن را روی سنگی گذاشت و با سنگی دیگر محکم به آن زد بطوری که کوزه شکست و تمام شیرش بر زمین ریخت. سپس شروع کرد به لیسیدن. لک لک مات و مبهوت نوک بلند و باریکش را لای سنگها فرو کرد تا شاید قطره‌ای شیر نصیبش شود. روباه زیرک سرش را بلند کرد و پرسید: خوب برادر، شیرت را خوردی؟ سیر شدی؟ لک لک با ناراحتی گفت: چرا کوزه را شکستی؟ تو سر من کلاه گذاشتی! روباه گفت: نه برادر، سرت کلاه نگذاشتم. من فقط می‌خواستم تو را متوجه اشتباهت کنم!

۷

□ گروهان دوم ارتش آلمان - جبهه نرماندی - سال ۱۹۴۲

در این تصویر لوازم همراه یک گروهان دوم ارتش آلمان، مامور به خدمت در جبهه نرماندی را می‌بینید. استوانه آویخته به شانه، حاوی ماسک ضد گاز است. قمقمه آب، ظرف حاوی نان و فشنگ‌های اسلحه موزر (داخل کمر بند) از لوازم همراه این نیروها بود.



پروانه گل گلی، بال بالی زد و روی گلبرگ گل نشست و به زنبور عسل که روی گل نشسته بود و شهدش را می نوشید گفت: آهای زنبور عسل! می آیی بازی کنیم؟ زنبور عسل گفت: ویز ویز نه نمی توانم. ویز ویز باید بروم. ویز ویز برای جشن تولد امشب باید هدیه بخرم. پروانه پرسید خب چی هدیه می بری. زنبور عسل گفت: ویز ویز یک جفت کفش قرمز و بعد ویز ویز کنان از آنجا رفت. کمی بعد، پروانه گل گلی هم پرواز کرد و کنار بر که نشست تا استراحت کند. اما شلپ شلوپ آقا قورباغه بال هایش را خیس کرد. پروانه گفت: هی آقا قورباغه! چه خبره، مواظب باش، بال هایم را خیس کردی. آقا قورباغه گفت: قور قور ببخشید. قور قور

یک عالمه کفش!

نویسنده: نویده گوگانی



□ افسر نیروی هوایی آلمان - مامور به خدمت در جبهه روسیه - سال ۱۹۴۴

افسران نیروی هوایی آلمان با لباس یک تکه زیبای در میدان نبرد حاضر می شدند، تصویر «هانس اولریش رادل» از معروفترین افسران نیروی هوایی آلمان را می بینید که به دلیل انجام ماموریت های ویژه، چندین بار مدال صلیب شکسته را از هیتلر دیکتاتور آلمان دریافت کرد.



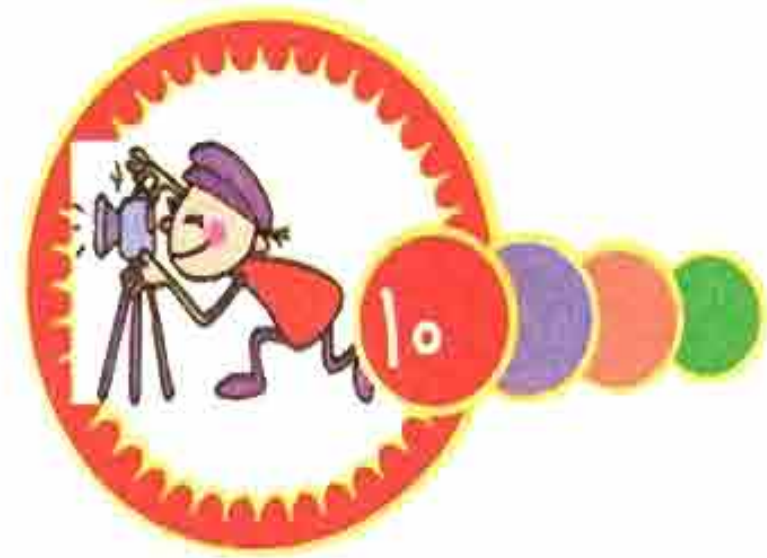


باید زود بروم. قور قور برای جشن تولد امشب هدیه‌ام هنوز آماده نیست. پروانه پرسید، خب چی می‌خوای هدیه بگیری؟ آقا قور باغه گفت: قور قور یک جفت کفش سبز و بعد قور قوری کرد و شلپ شلوپ کنان توی برکه فرو رفت. پروانه گل گلی، پرواز کرد و رفت تنه درخت کهنه‌ای پیدا کرد و رویش لم داد تا بال‌هایش خشک شود اما در همین هنگام، صدای خاله جیرجیرک آمد که جیرجیر کنان می‌گفت: هی پروانه مواظب باش روی هدیه‌ام نشسته‌ای! خراب می‌شود. برای جشن تولد امشب است و بعد با عجله هدیه‌اش را از زیر بال‌های پروانه، بیرون کشید. پروانه گفت: حالا چه چیزی هدیه خریدی؟ خاله جیرجیرک گفت: یک جفت کفش آبی. پروانه گفت: اوه تو هم! چرا همه یک جور هدیه خریدند. خیلی بد است، همه هدیه‌ها مثل هم است. اما خاله جیرجیرک گفت: آگه بفهمی تولد چه کسی است این حرف را نمی‌زنی. پروانه گفت: خب، تو بگو تولد کیه. خاله جیرجیرک گفت: تولد هزارپاست. اگر خواستی تو هم می‌توانی بیایی. می‌خواهیم برایش یک تولد حسابی بگیریم. اما اگر می‌خواهی هدیه‌ات با بقیه فرق داشته باشد، می‌توانی چند جفت جوراب بیاوری و بعد خاله جیرجیرک جیرجیر کنان در حالی که هدیه‌اش را زیر بغلش زده بود از آنجا رفت. پروانه با خود گفت: فکر بدی هم نیست. بعد وقتی هزارپا را با آن همه کفش و جوراب‌های رنگارنگ تصور کرد، از خنده روده‌بر شد.

□ افسر جزء ارتش آلمان - محل خدمت کیل - سال ۱۹۴۴

سرماي سخت دريای بالتیک در فصل زمستان، نیروهای نظامی را وادار به پوشیدن لباس‌های ضخیم و گرم می‌کرد. تصویر یک افسر جزء ارتش آلمان را می‌بینید که برای محافظت از سرما، از چنین یونیفورمی استفاده کرده است.

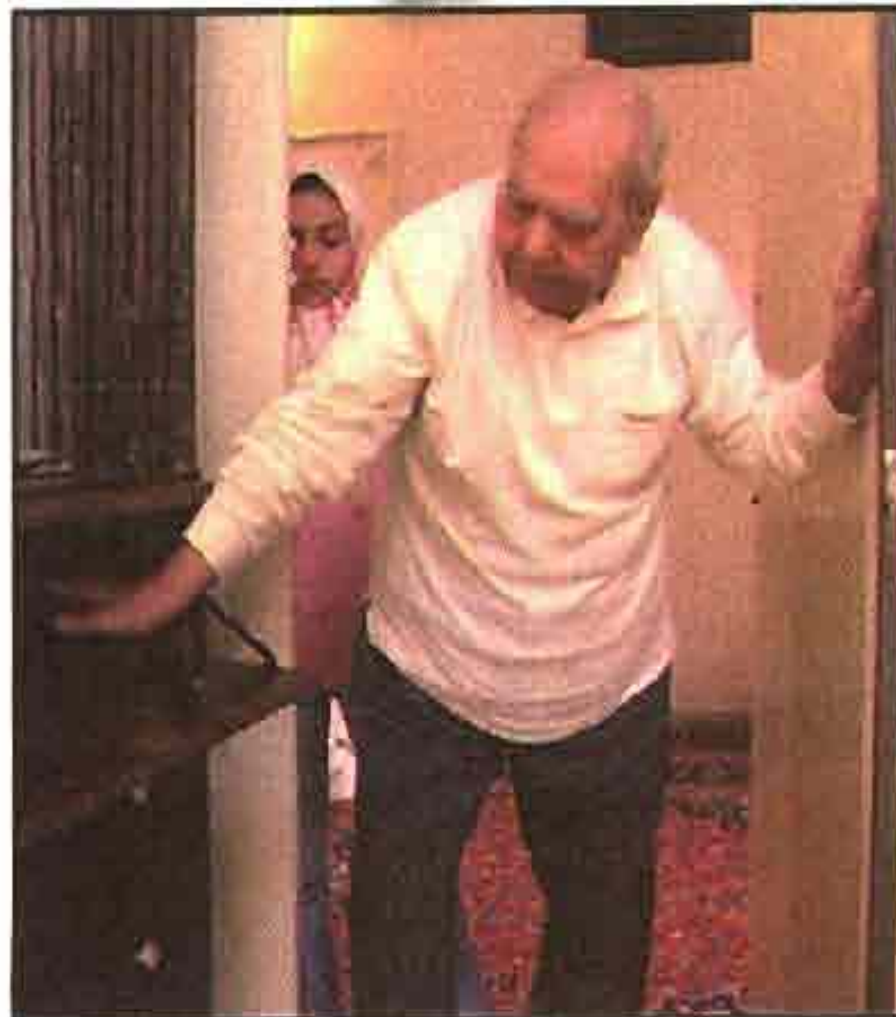




مثل قرقی

امیر محمد لاجورد

بابابزرگ
۶۰ سال پیش



بابابزرگ : « ای بابا ، این تلویزیون بازم که برفکی شد . حالا چه جوری بفهمم اخبار از چه قراره ؟ »
این بود که بابابزرگ تصمیم گرفت به پشت بام برود و آنتن را بچرخاند . هر کاری کردم که صرف نظر کند نشد . وقتی کاری را بخواهد بکند ، می کند .
— : « الان مثل قرقی میرم و درستش می کنم . »
نیلوفر : « پس اجازه بدید من هم باهاتون پیام . »
بابابزرگ : « تو کجا می خوای بیای دختر؟ ... »



... آن ها را انجام دهم . بابابزرگ می گوید مثل قرقی می رود و به یک چشم بر هم زدن برمی گردد اما من که می دانم تا به پشت بام برسیم ...



تا چشم به هم بزنی مثل قرقی رفتم و برگشتم . « نیلوفر : « خودم دلم می خواد پیام . » راستش اصلا دلم نمی خواست بروم چون تکالیفم مانده بود و می خواستم ... »



... حداقل یک ساعتی طول می کشد . یک ربع از شروع سفرمان از همکف ساختمان به طرف پشت بام گذشته بود که موفق شدیم به طبقه اول برسیم . بابابزرگ : « آخ ، قرصم ، وقت قرصه تو همین جا وایسا تا من پیرم و برم و قرصم رو بخورم و زودی پیام . جایی نری ها ، همین الان برمی گردم . »

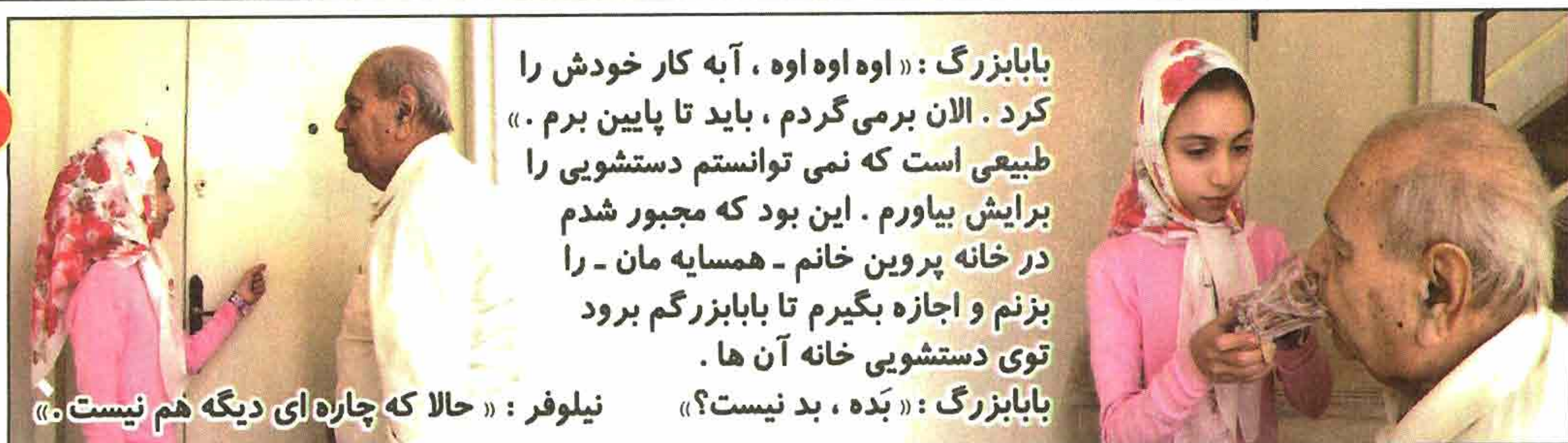


□ سرباز نیروی امدادی (پزشکی) آلمان - جبهه لایپزیک - سال ۱۹۴۴

کادر درمانی و امدادی ارتش آلمان در جنگ دوم جهانی در جبهه لایپزیک واقع در منطقه دریای بالتیک از چنین یونیفورمی استفاده می کرد . واحد نظامی «فلاک» عنوان سازمانی این نیروها بود .



معلوم بود تا بابابزرگ برود و برگردد نیم ساعتی طول می کشد . این بود که خودم رفتم و قرصش را با یک لیوان آب آوردم .



بابابزرگ : « اوه اوه اوه ، آبه کار خودش را کرد . الان برمی گردم ، باید تا پایین برم . »
طبیعی است که نمی توانستم دستشویی را برایش بیاورم . این بود که مجبور شدم در خانه پروین خانم - همسایه مان - را بزنم و اجازه بگیرم تا بابابزرگم برود توی دستشویی خانه آن ها .

بابابزرگ : « بده ، بد نیست؟ »
نیلوفر : « حالا که چاره ای دیگه هم نیست . »

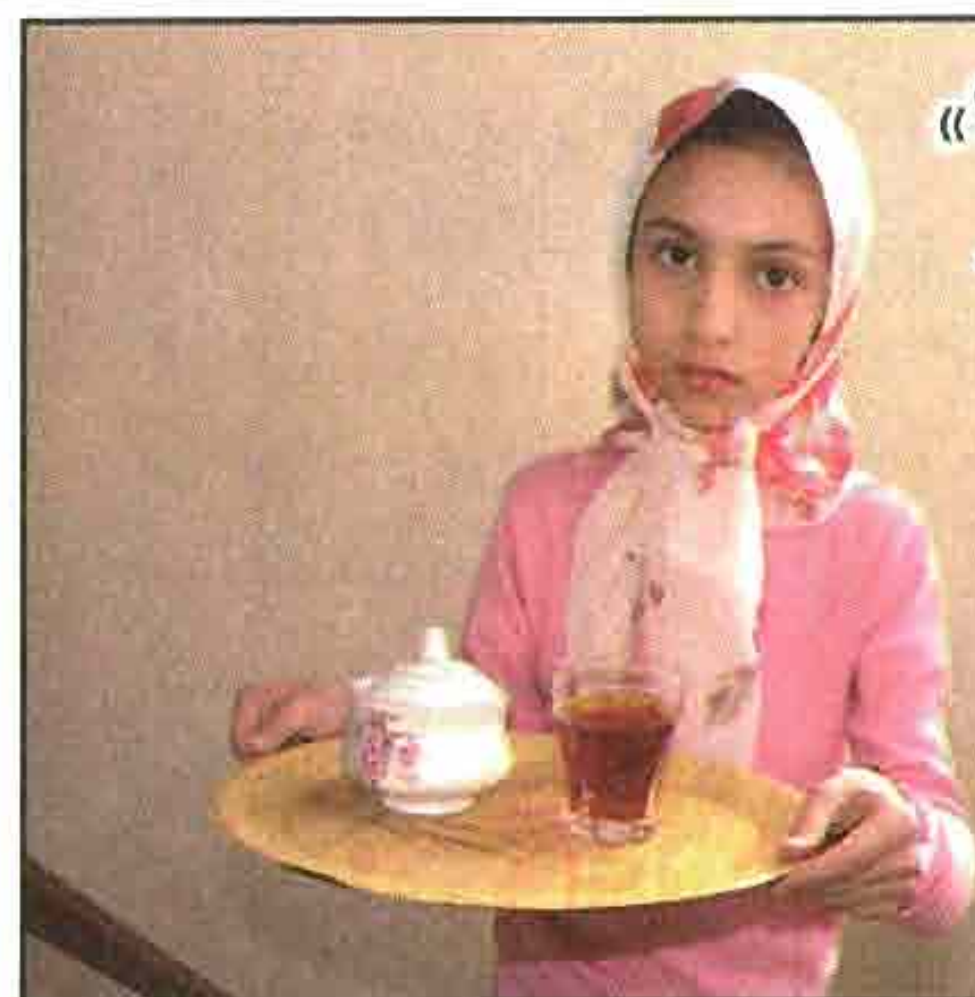
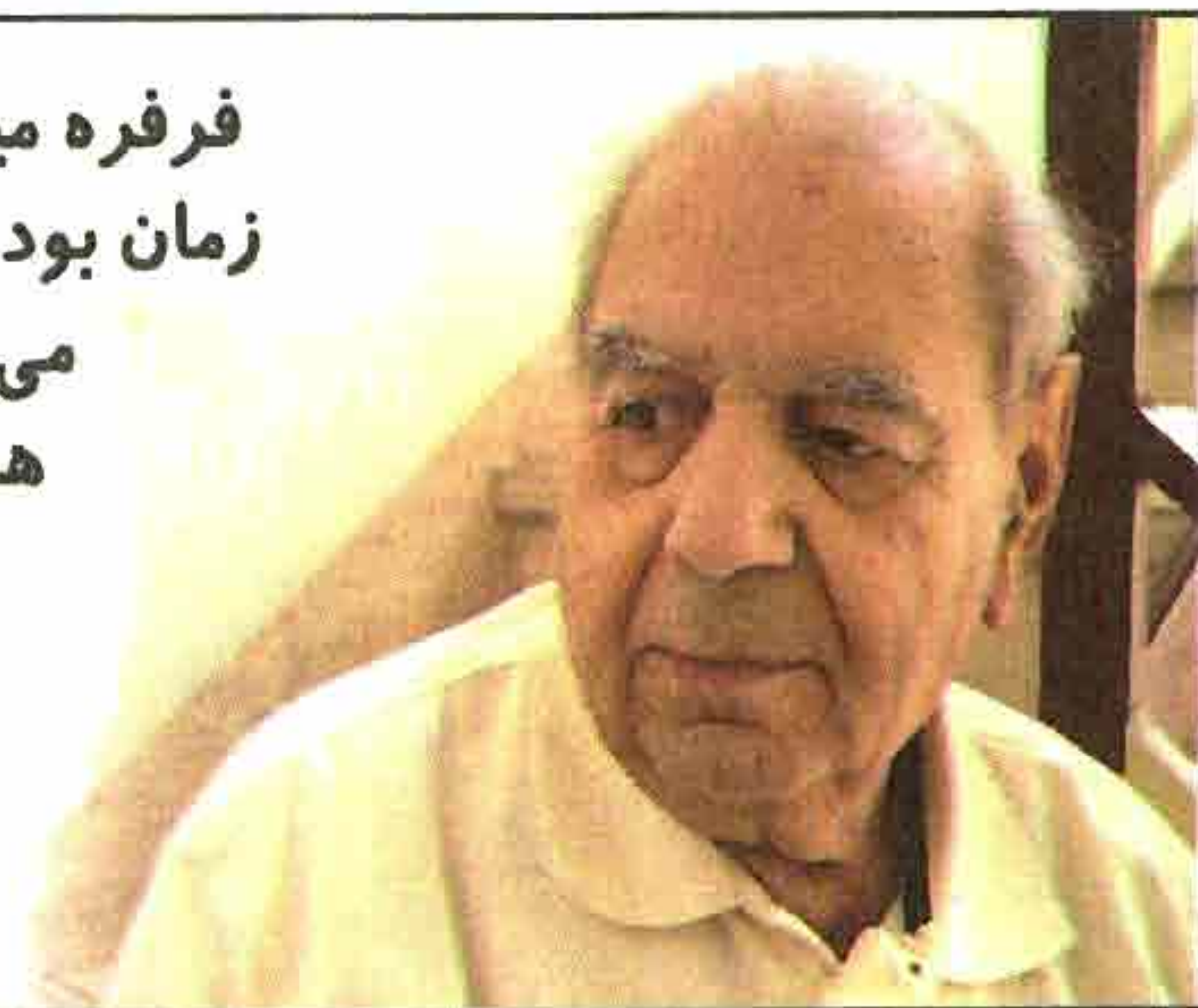
... بماند و نشست .
نیلوفر : « بابابزرگ ، آنتن را ولش کن بیا برگردیم . »
بابابزرگ : « بهع ، مگه میشه؟ تو آگه خسته شدی برگرد پایین من خودم تنهایی میرم . مثل ... »



سفرمان را ادامه دادیم و رفتیم و رفتیم تا این که طبقه دوم را هم رد کردیم . اما بابابزرگ خسته شده بود و سرپا نمی توانست ...



فریره میرم و برمی گردم . چی فکر کردی؟ من یه زمان بود که مثل قرقی کوه های دربند رو می گرفتم و می رفتم بالا . الان هم فکر نکنی خسته شدم ها . همین جوری نشستم تا یه کم خستگی در کنم . آگه گفتی الان چی می چسبه؟ آی الان چای می چسبه ، نه؟ حسابی جون می گرفتیم . دختر جان بشین تا من برم و دو تا چای بریزم و بیارم و با هم بخوریم . »



— : « نیلوفر ، خسته نباشی ، پس درسها چی؟ »
نیلوفر : « ای بابا ، شما می گید چکار کنم؟ فکر می کردم یکی دو ساعت بیشتر طول نمی کشه اما این جور که معلومه این سفر از سه ساعت هم می گذره . برفک تلویزیون بهانه است . دلش گرفته و می خواد هوایی عوض کنه . اخلاقی تو دستمه . الان هم که براش چای ببرم میگه داغه . می گید نه؟ پس نگاه کنین . »

۱۱



○ نیروی چترباز ارتش آلمان - سال ۱۹۸۵

چتربازان ارتش آلمان در دهه ۸۰ از چنین یونیفورمی استفاده می کردند . این نیروها قابلیت حمل سلاح همراه با تجهیزات پرش را نیز دارا هستند .



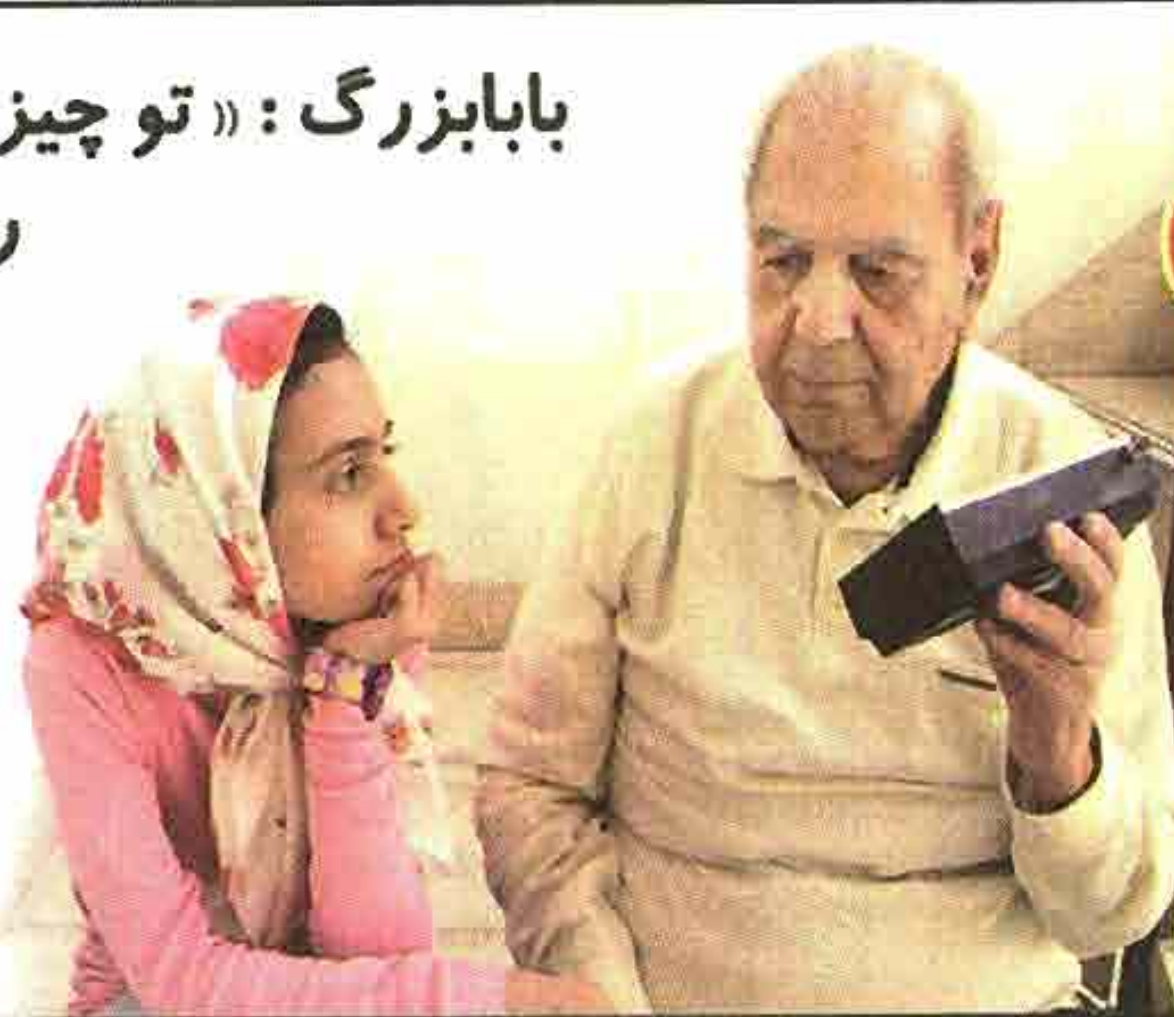
بابابزرگ جای اش را که خورد و به قول خودش جان گرفت یادش افتاد که کلی از اخبار جا مانده . می خواست برود و رادیو بیاورد .

۱۲

نیلوفر :
« بابابزرگ
می خوام بریم
پایین ، یه کم
استراحت کنیم ؟
بابابزرگ . »
من که نمی دانم
چرا این قدر



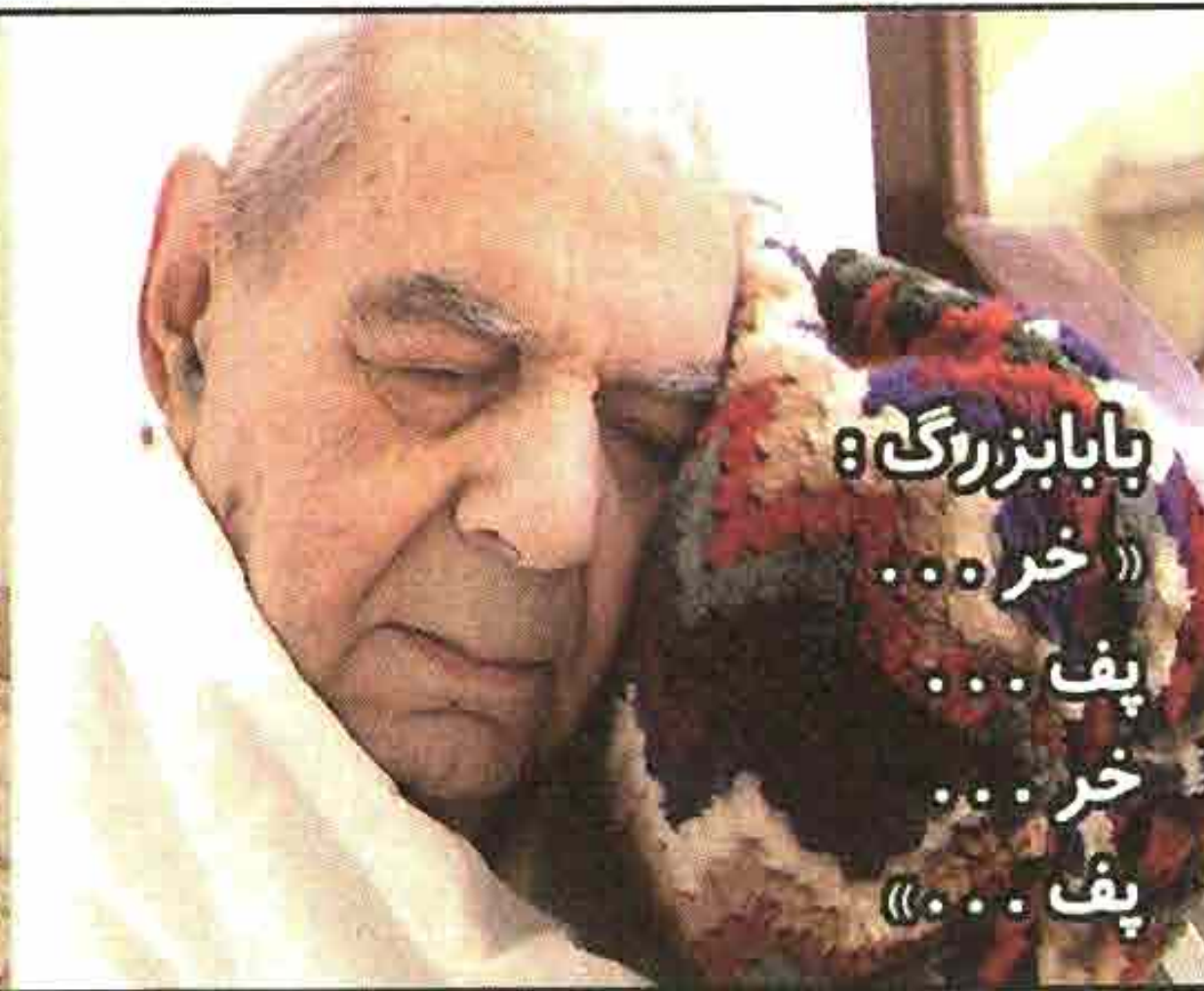
بابابزرگ : « تو چیزی نمی خوام برات بیاورم ؟ »
رفتم و برایش رادیو آوردم .
بابابزرگ : « هیس ، چیزی
نگو بینم دنیا چه خبره . »
نیلوفر : « ولی من که
اصلا حرف نزدم . »
— : « همین که الان گفتم
حرفه دیگه ، پس چیه ؟ »



شنیدن اخبار را دوست دارد . چنان با دقت
گوش می کند که نمی دانید . خیلی وقت ها
وقتی رادیو گوش می کند خوابش می برد .
اما آخر این جا که جای خوابیدن نیست .
چند بار خواستم بیدارش کنم . اما دلم
نیامد . پادرد بابابزرگ و این پله ها .
حسابی خسته شده است . فقط خدا کند
سرمای پله ها به کمرش نزنند .



خیلی دیر شد . خیلی
بد شد . درس و مشقم
مانده است . این طور که
معلوم است حالا حالاها
در راه پله مهمانیم .
فکری باید بکنم .
این جوری که
نمی شود .



و یک فکر بکر کردم . رفتم و تکالیفم را
آوردم و همان جا نشستم و انجام شان
دادم . بابابزرگ تو خواب حرف می زد
و حواسم پرت می شد . اما عیبی
نداشت . خوبی اش این بود که
دلشوره درس هایم تمام شد .
بابابزرگ : « خر... پف...
قرقی... پف... در بند... »



نیلوفر : « بابابزرگ جونم ، بیدار شین ، خیلی وقته خوابیدین ، نیم ساعته خوابیدین ، قرقی من ، بلند شین بریم پایین ... »

۱۳

□ واحد ضد خرابکاری ارتش آلمان - دهه ۹۰ میلادی

GSG ۹ عنوان واحد ضد تروریستی و ضد خرابکاری ارتش آلمان است این
واحد تعلیمات ویژه برای گروه های گروگان دیده اند . GSG-9 از سال ۱۹۷۲ میلادی
که ورز شکاران اسرائیلی توسط نیروهای فلسطینی در المپیک مونیخ مورد حمله
قرار گرفتند ، ایجاد شد .



بابابزرگ: « کیه؟ چیه؟ چی شده؟ کی رفته پایین؟ پس چی شده؟ من بیدارم، کی گفته من خوابم؟ نیلو جان تو اگه خسته... »



نیلوفر: « بینین بابابزرگ، این ساختمان چهار طبقه داره، ما دو طبقه و نیمش رو اومدیم بالا، هر طبقه حدود پانزده تا پله داره، با حساب من بیشتر از یه ساعت دیگه مانده تا برسیم به پشت بام. بیاین برگردیم، انشاءالله یه روز دیگه... »

بابابزرگ: « بهع، خجالت بکش دختر. بفهم با کی حرف می زنی. می خوام الان بریم دربند مسابقه بذاریم بینیم کی زودتر می رسه قله؟ »



هر چه گفتم به خرج بابابزرگ نرفت. پاهای قشنگش را کرده بود توی یک کفش که به پشت بام برسد. قرقی یک دنده. بابابزرگ: « د بکش دیگه، دختر چرا تو این قدر کم جانی؟ من قد تو که بودم... جوانی کجایی که یادت آی آی، یواش تر دختر دستم درد می گیره، بپا. »

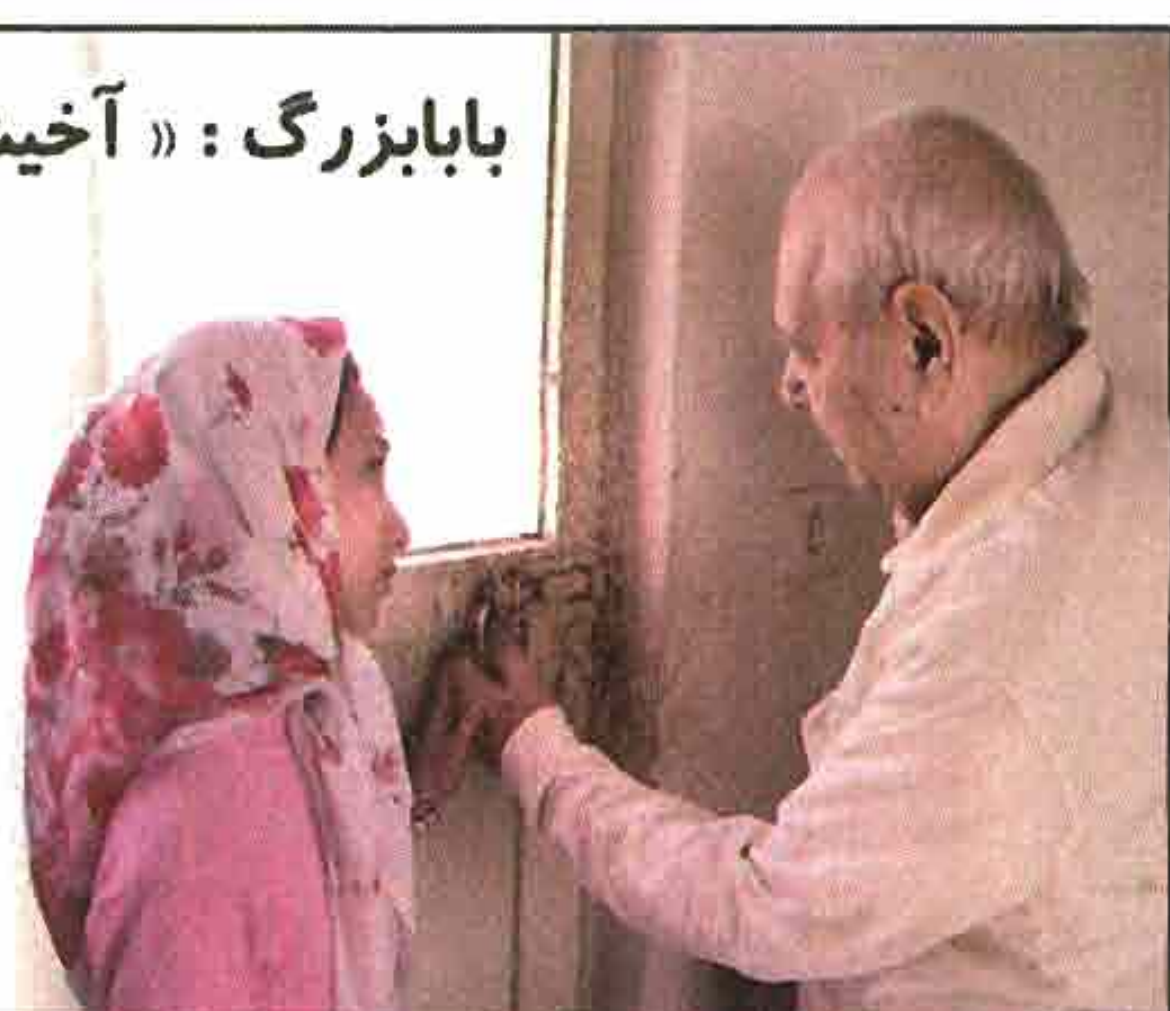


بابابزرگ: « آخیش، دیدی بالاخره رسیدیم؟ ای داد بیداد کلید، کلید رو یادمان رفته بیاریم. تو همین جا وایسا تا پهرم از پایین... »

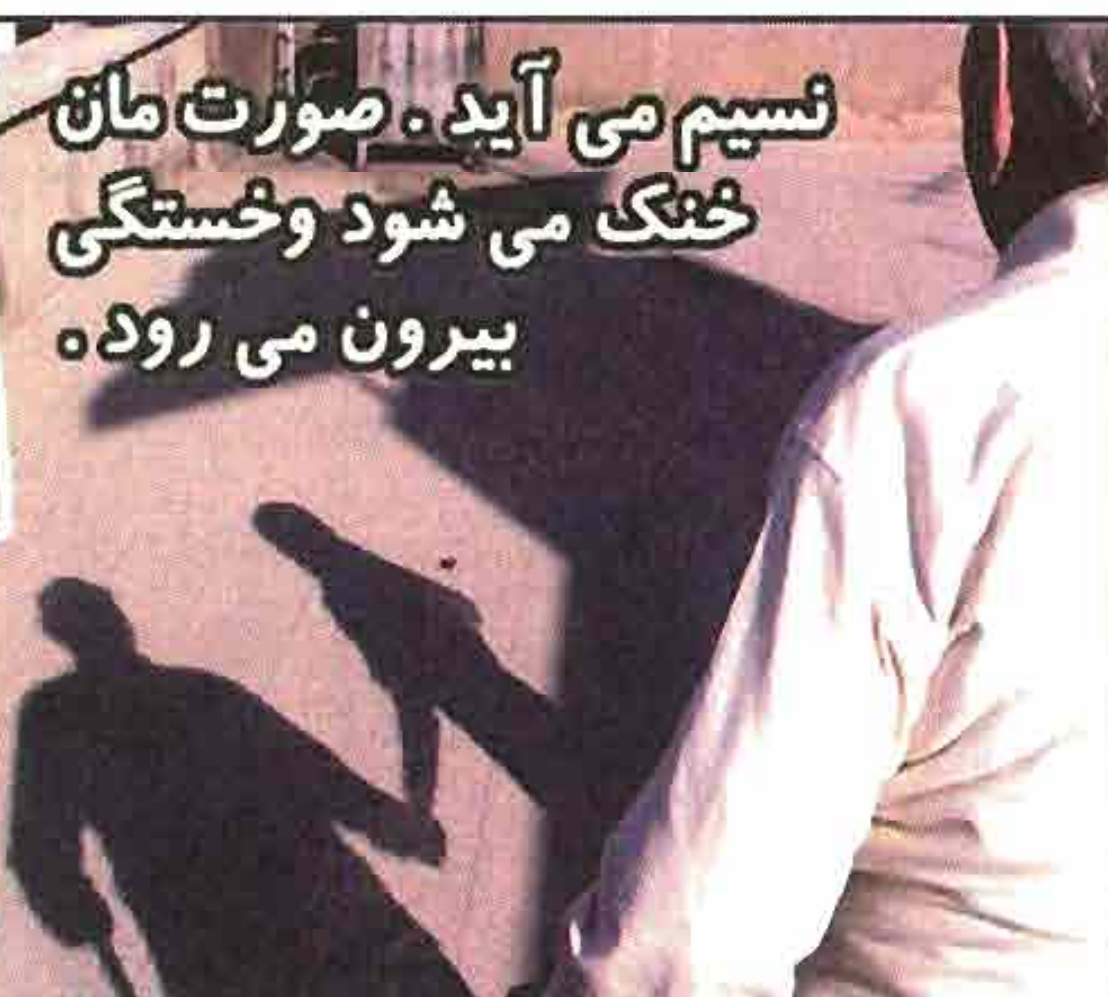
نیلوفر: « من الان میرم و میارمش. »

بابابزرگ: « اِ، اونجا رو بین، دو تا کفتر نشستن رو لبه پشت بام. سایه شان هم افتاده رو زمین. »

نیلوفر: « خیلی قشنگن، اون چیه؟... »



سایه بابابزرگ شبیه قرقی نیست. سایه اش، شبیه سایه



نسیم می آید. صورت مان خنک می شود و خستگی بیرون می روده



اون بالا تو آسمون اون که خیلی دوره اون قرقیه؟ قرقی که می گید همونه؟

نیلوفر: « اونه ها وسط اون دو تا ابر کوچیکه... »

بابابزرگ: « کدوم ابر؟ پس چرا من ابر نمی بینم؟ »

قشنگ ترین موجود دنیاست.

□ سرباز ارتش یونان - سال ۱۹۴۰

موسولینی دیکتاتور ایتالیا در جنگ دوم جهانی، تصور می کرد، ارتش کشورش می تواند به سرعت یونان و جزایر آنرا به تصرف در آورد. اما یونانی ها با استفاده از حملات غافلگیر کننده و آشنایی به محیط کوهستانی ترکیه، پیشروی ارتش ایتالیا را ناکام گذاشتند. لباس این نیروها برگرفته از فرهنگ و سنن یونان، ساخته شده بود.





«امیر کبیر» یکی از محبوب‌ترین و پر آوازترین قهرمانان ملی کشورمان است. او که به پاس خدمات بی‌دریغ خود همواره زبانزد خاص و عام بوده، هنوز هم با وجود گذشت سالها از زمان زندگی‌اش نمونه بارزی از یک دولتمرد وطن دوست به حساب می‌آید.

بیستم دی ماه به دستور ناصرالدین شاه قاجار سالروز شهادت این شخصیت کم نظیر ایران نام گرفته است. در این شماره تصمیم گرفتیم «تا در یک مصاحبه خیالی» با این صدراعظم قهرمان نگاه دوباره‌ای به دوره مهمی از تاریخ کشورمان بیندازیم تا ضمن عبرت دوباره‌ای از تاریخ، با یکی از خوشنام‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران را بیشتر برایتان معرفی کنیم.

مصاحبه خیالی با امیر کبیر

مردی به بزرگی ایران

بودند داشتم. به همین خاطر، معمولاً ظرف غذای فرزندان قائم مقام را من از آشپزخانه به اتاق آنها می‌بردم تا به این بهانه با دوستان و همبازی‌هایم که در حقیقت همان پسران قائم مقام فراهانی بودند، دیداری تازه کرده باشم. در یکی از همین روزها که برای بردن ظرف غذا به سراغ پسران قائم مقام رفته بودم، پدرشان مشغول پرسیدن پرسش‌های درسی از آنها بودند. اما هیچکدام نتوانستند پاسخ پرسش‌های پدرشان را بدهند، اما در عوض من تمام پرسش‌های قائم مقام را به درستی پاسخ گفتم. قائم مقام فراهانی که از حاضر جوابی من در پاسخ به پرسش‌های درسی تعجب کرده بود از من پرسید: «تقی تو کجا درس خوانده‌ای؟» و من تعریف کردم روزهایی که برای بچه‌ها غذا می‌آورم به گوشه‌ای از درس‌هایی که معلم به آنها می‌داد هم گوش کردم و بنابراین به راحتی می‌توانم به پرسش‌های درسی آنها پاسخ بگویم. همانجا بود که قائم مقام فراهانی به من علاقه زیادی پیدا کرد و دستور داد تا از آن به بعد من هم به همراه پسرانش در جلسه درسی حاضر شوم.



● جناب امیر لطفاً کمی از خودتان و دوران کودکی خود برایمان بگویید.

در سال ۱۲۲۲ هجری در یکی از محله‌های فراهان به نام «هزاوه» متولد شدم. پدرم «کربلایی قربان» و مادر عزیزم «فاطمه سلطان» نام مرا «محمد تقی» گذاشتند که سالها بعد به «میرزا تقی خان» شهرت پیدا کردم. خانواده پدری و مادری من از طبقه پیشه‌ور بودند. پدرم آشپزباشی «قائم مقام فراهانی» یکی از صدراعظم‌های معروف تاریخ ایران بود. و مادرم نیز دختر استاد «شاه محمد بنا» از معماران معروف فراهان و ضمناً یکی از زنان باسواد و با کمال دوران خود به حساب می‌آمد.

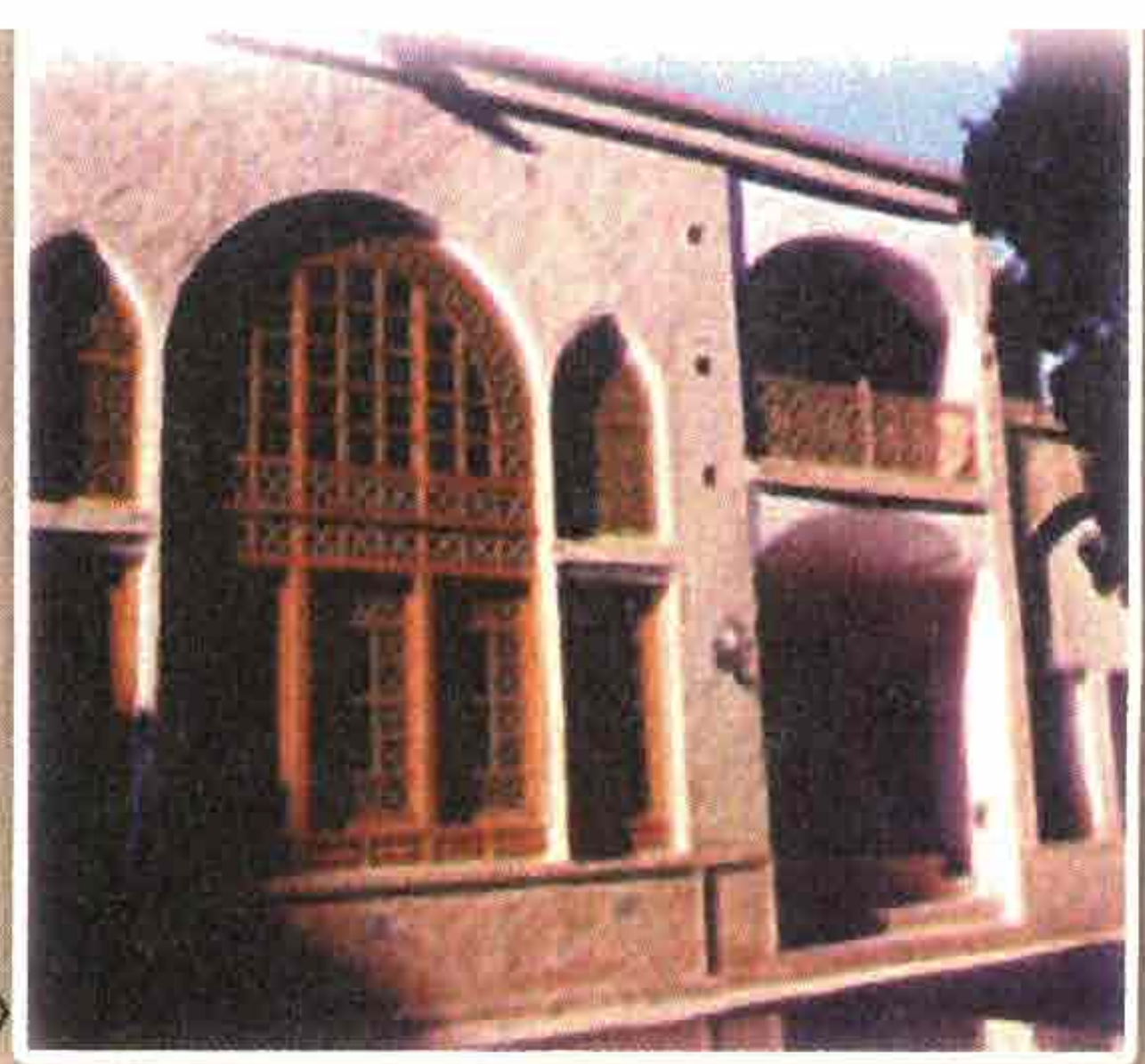
● از دوران کودکی شما داستانهای زیادی نقل شده که یکی از آنها به حاضر جوابی شما نزد فرزندان «قائم مقام فراهانی» مربوط می‌شود. در مورد این داستان پر آوازه چه صحبتی دارید؟

حتماً شنیده‌اید که من در دوران کودکی به اعتبار آشپزباشی بودن پدرم، در خانه قائم مقام ارتباط خوبی با فرزندان ایشان که هم سن و سال من

□ افسر سوار ارتش یونان - سال ۱۹۴۰

با توجه به موقعیت کوهستانی در کشور یونان، ارتش این کشور، واحدهای افسران سوار کار در اختیار داشت که در این مناطق خدمت می‌کردند پوتین‌های سوار کاری، دوربین دو چشمی و نقشه از راه‌های کوهستانی از لوازم و تجهیزات این نیروها بود.





«دارالفنون»

● شما یکی از محبوب‌ترین صدراعظم‌های تاریخ ایران بوده‌اید. راستی چرا؟ مگر چه کارهایی انجام داده بودید که دیگر مسئولان حکومت انجام ندادند.

البته این لطف شماست. اما شاید مقاومت من در مقابل زیاده‌خواهی انگلیسی‌ها و روس‌ها که آن موقع هر کدام ایران را مستعمره خود می‌دانستند سبب شده تا هموطنانم چه در زمان زندگی من و چه سالها بعد از آن از من به نیکی یاد کنند. البته تأسیس «دارالفنون» به عنوان اولین مدرسه نوین ایران یا چاپ روزنامه «وقایع اتفاقیه» که بعد از «کاغذ اخبار» اولین روزنامه ایران به حساب می‌آمد هم، از ابتکاراتی بود که به همت من سبب خوشنودی مردم آن دوران و آیندگان از من به عنوان صدراعظم ایران شد. ● پرسیدنش کمی مشکل است اما اگر می‌شود از روزی که به شهادت رسیدید برای ما تعریف کنید.

قبل از اینکه در مورد واقعه قتل برای شما صحبت کنم بهتر است بگویم که مدتی پیش از این اطرافیان و به ویژه مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» که از قانون‌مداری و سخت‌گیری‌های من به شدت ناراحت بودند و مدت‌ها بود که به خاطر دقت من نمی‌توانستند آنطور که می‌خواهند با اخاذی و رشوه‌ستانی از مردم زندگی خود را بگذرانند به او فشار آورده بودند که ابتدا مرا از صدارت عزل و بعد هم مرا به همراه همسر و فرزندانم به کاشان تبعید کند. ناصرالدین شاه هم با وجود اعتماد زیادی که به من داشت عاقبت تن به عزل و تبعید من داد. مدتی بعد نیز تحت تأثیر همین اطرافیان راضی به صدور فرمان قتل من شد. عاقبت هم همانطور که شنیده‌اید در چنین روزی تعدادی از عوامل دربار ناصرالدین شاه به باغ فین کاشان یعنی محل اقامت من آمدند و در حمام عمارت این باغ مرا به نحوی وحشیانه به قتل رساندند.



○ افسر خلبان نیروی هوایی ارتش یونان - سال ۱۹۴۱

یونیفورم پرسنل نیروی هوایی یونان، براساس یونیفورم نیروی هوایی انگلستان طراحی شده بود. رنگ آبی - خاکستری، رنگ سازمانی این نیروها بود. درجه‌بندی این افسران از روی خطوط روی ساعد و درجات نظامی روی سینه مشخص می‌شد.



پنجاه مخترع بزرگ



۱

• **نئو زیلارد**
• تولد ۱۸۹۸
• درگذشت ۱۹۶۴
• نیروی اتمی

«زیلارد» فرزند یک مهندس مجارستانی بود که توانست به روش همجوشی هسته‌های اتم، انرژی فوق‌العاده اتم را آزاد کند. او از مخالفین استفاده از نیروی اتم در جنگ‌ها بود.



۲ • **توماس ادیسون**
• تولد ۱۸۴۷
• درگذشت ۱۹۳۱
• لامپ برق سیمی

ادیسون اختراعات زیادی در کارنامه خود دارد. اختراع لامپ برق که با سیم تنگستن روشن می‌شود، از اختراعات مهم این مخترع است. جالب آنکه او صندلی الکتریکی را برای نشان دادن خطرات برق نیز اختراع کرد!



۵ • **ویلبر و ارویل رایت**
• هواپیما

علاقه فراوان انسان به پرواز سرانجام باعث شد تا برادران رایت، اولین پرواز موفقیت آمیز انسان را در پاییز سال ۱۹۰۳ میلادی، انجام دهند.



۴ • **هنری فورد**
• تولد ۱۸۶۳
• درگذشت ۱۹۴۷
• خط تولید خودرو

ساخت خودرو به صورت انبوه و با خط تولیدی که محصولات آن یکسان باشد، اولین بار توسط هنری فورد انجام شد.



۳ • **مایکل فارادی**
• تولد ۱۷۹۱
• درگذشت ۱۸۶۷
• موتور الکتریکی

فارادی با ایجاد جریان الکتریسته داخل یک میدان مغناطیسی، توانست موتور الکتریکی اختراع کند.

۱۶

□ **ناوی ارتش یونان - سال ۱۹۴۱**

رنگ آبی تیره، رنگ اصلی یونیفورم این سربازان بود. خطوط قرمز روی بازو، گروه‌بانی یا سرباز بودن نیرو را مشخص می‌کرد. اسلحه «کاربین» مدل سال ۱۹۱۴ اسلحه سازمانی این نیروها بود.





۶ • تیم برنر-لی
• تولد ۱۹۵۸
• اینترنت

برنر-لی به همراه تعدادی از متخصصان علوم رایانه‌ای در سال ۱۹۸۹ میلادی در مرکز تحقیقات «سرن» واقع در ژنو، شبکه جهانی اینترنت را ایجاد کردند.



۸ • گوگلیلمو مارکونی
• تولد ۱۸۷۴
• درگذشت ۱۹۳۷
• ارتباطات رادیویی

ارتباط بدون سیم
توسط رادیو، توسط

مارکونی، انقلابی بزرگ در ارتباطات بین کشورها ایجاد کرد. رادیو و ارتباطات رادیویی (بدون سیم) توسط مارکونی اختراع شد.



۷ • نیکولا تسلا
• تولد ۱۸۵۶
• درگذشت ۱۹۴۳
• سیم پیچ تسلا

برقی که در خانه‌ها جریان دارد، جریان متناوب یا AC نامیده می‌شود. ایجاد این جریان که اهمیت زیادی دارد، توسط تسلا انجام شد.



۱۰ • فلوری و چین
• پنی سیلین

ماده میکروب کش پنی سیلین ابتدا توسط فلمینگ باکتری‌شناس انگلیسی کشف شد. اما ساخت صنعتی آن به وسیله دو دانشمند به نام‌های فلوری و چین انجام گرفت.



۹ • چارلز بابیج
• تولد ۱۷۹۱
• درگذشت ۱۸۷۱
• رایانه

پدر رایانه‌های مدرن امروزی، ریاضیدان انگلیسی به نام چارلز بابیج است. او اولین کسی بود که فکر انجام محاسبات ریاضی توسط ماشین را عملی کرد.

□ سرباز ارتش یونان (پس از جنگ) - سال ۱۹۴۷

پس از جنگ دوم جهانی اختلاف بین نیروهای کمونیست و دولت در یونان باعث شد تا دولت از نیروهای ارتش استفاده بیشتری در کنترل اوضاع بکند. در این جنگ داخلی نیروهای نظامی دولتی، پلور خاکی رنگ، شلوار نظامی معروف به «دنیم» و اسلحه «تامپسون» ۴۵ اینچ استفاده می‌کردند.





قصه‌های قهرمانی

داستان رستم و سهراب

محمد علی دهقانی

از قصه‌های شاهنامه فردوسی

دیگر به حریف نزدیک شد و از او پرسید: «آیا تو به راستی رستم، پسر زال و نوه‌سام نریمان نیستی؟ اگر هستی، برای خدا بگو و نام و نشان خودت را از من پنهان نکن!» رستم در جواب خندید و گفت: «باز که پرسش دیروز را تکرار کردی! من که به تو گفتم رستم نیستم و بسیار کوچکتر از او هستم. حالا بیا تا با هم کشتی بگیریم!»

سهراب دیگر چیزی نگفت و از اسب خود پیاده شد و خود را برای زور آزمایی آماده کرد. رستم هم از اسب به زیر آمد و لحظه‌ای بعد دو پهلوان پنجه در پنجه هم انداختند. چیزی نگذشت که سهراب از کمر بند رستم را گرفت و با تمام نیروی خود او را از جا بلند کرد و مثل کوهی از آهن محکم به زمین کوبید و در این حال نعره پیروزی را سر داد. بلافاصله در مقابل بهت و حیرت افراد دو سپاه، روی سینه رستم نشست و خنجرش را از غلاف بیرون کشید و خواست سر رستم را از بدن جدا کند، که ناگهان رستم فریاد کشید: «آی جوان، صبر کن، دست نگاه دار!» دست سهراب با خنجر در نیمه راه ماند و رستم ادامه

مبارزه دو سردار بزرگ آغاز شد: رستم از ایران و سهراب از توران!

اول با نیزه شروع کردند، بعد شمشیر و پس از آن عمود. سپس نوبت به تیر و کمان رسید و در پی آن با گرزهای سنگین، بدن یکدیگر را نرم کردند. همه سلاح‌های موجود را روی تن یکدیگر امتحان کردند. از تن دو پهلوان خون و عرق مثل جوی جاری بود، اما اثری از ضعف و شکست در هیچ یک از دو طرف دیده نمی‌شد. افراد دو سپاه، در دو سوی میدان، با چشم‌های خیره و مشتاق، نگران این صحنه‌ها بودند و می‌خواستند بدانند سرانجام این نبرد به نفع چه کسی خواهد بود.

مبارزه طولانی شد، اما از شکست یک حریف و پیروزی حریف دیگر خبری نبود. با رسیدن شب، جنگ را تعطیل کردند و ادامه کار را برای روز بعد گذاشتند. صبح روز بعد، با دمیدن آفتاب، دوباره دو پهلوان دلیر قدم به میدان مبارزه گذاشتند و کار خود را از سر گرفتند. سهراب، که دلش هنوز در هوای رستم بود و آرزو می‌کرد حریفش همان رستم باشد، یک بار

○ سرباز ارتش دمکراتیک یونان - سال ۱۹۴۷

در جنگ داخلی یونان، نیروهای مخالف دولت که مرام کمونیستی داشتند به مدت ۳ سال با نیروهای دولتی درگیر نبرد بودند. این نیروها، لباس فرم خاصی نداشتند و مرد و زن آنها در نبرد شرکت می‌کردند. اسلحه MP ۴۰، سلاح مورد استفاده این نیروها بود.



داد: «رسم و آیین ما این است که اگر در کشتی، پشت حریف را به خاک مالیدی، در نوبت اول نباید سرش را از بدن جدا کنی، و باید یک بار دیگر با او دست و پنجه نرم کنی و آن وقت است که می‌توانی اگر حریف را شکست دادی، سر از تنش جدا کنی!» سهراب، حرف رستم را قبول کرد و از روی سینه‌اش بلند شد، در حالی که رستم فقط برای رهایی خود از مرگ، این تدبیر را به کار برده بود!

*

سهراب از یک طرف رفت و رستم از طرف دیگر. سهراب، که با آن سن و سال کم، پهلوانی پیر و کهنه کار را شکست داده بود، گرفتار غرور و نوجوانی شد و راه بی‌خیالی در پیش گرفت. اما رستم که خیلی به غرورش برخورد کرده بود و مرگ خود را جلوی چشم‌هایش دیده بود، رفت و تا می‌توانست نیروی خود را بازسازی کرد و با روحیه و عزم قوی برگشت تا شکست خود را جبران کند. یک بار دیگر دو پهلوان قدم به میدان گذاشتند و دست در کمر یکدیگر انداختند و شروع کردند به کشتی گرفتن. این بار بخت با رستم یار بود و حریف جوان خود را از روی زمین کند و شانه‌هایش را به خاک مالید. همین که پشت سهراب به خاک رسید، رستم امان نداد و با یک حرکت تند و برق‌آسا خنجر تیزش را از غلاف بیرون کشید و سینه جوان را درید و قلب تپنده او را شکافت. سهراب از درد مثل مار به خودش پیچید و آه بلندی کشید. در این حال به آرامی نجوا کرد: «وای بر تو ای روزگار، که سایه عمرم را چنین کوتاه کردی و آرزو را در دلم کشتی! آرزوی دیدن پدری، که نشانه‌هایش را از مادرم داشتم و همه جا به جستجوی او بودم و نمی‌یافتم! ...»

بعد از این نجوا، نگاهی به رستم کرد و گفت: «وای بر تو ای مرد، که چنین ستم بزرگی کردی، اما بدان که اگر ماهی دریا و ستاره آسمان هم بشوی، یا در دل سیاهی شب غرق بشوی، از چنگ کینه و انتقام پدرم در امان نخواهی بود. بالاخره از کسانی که در اینجا حضور دارند، کسی خبر مرگ مرا برای پدرم رستم دستان می‌برد و آن وقت ... وای به حال تو! وای به حال تو که سهرابش را کشته‌ای! ...»

رستم، تا نام خود را از زبان سهراب شنید، دنیا پیش چشم‌هایش تیره و تار شد، بدنش به سختی لرزید و بیهوش بر زمین افتاد. کمی بعد به هوش آمد، نعره‌ای سر داد و با دست به پیشانی خود کوبید و به شانه‌های سهراب چنگ زد و با گریه گفت:

«رستم؟! ... گفتم رستم؟! من ... خود رستم هستم! بگو ببینم، از رستم چه نشانی داری؟» سهراب گفت: «تو رستم هستی؟ پدر من، رستم زال؟! ... پس چرا خود را به من نشاناسازی پدر؟! چرا؟! این چه ستمی بود که بر من کردی؟! ...»

می‌دانستی که مهر تو مرا آواره این بیابان کرده است؟! ... چه طور با دست خود پسرت را کشتی؟! آن وقت سهراب از پدر خواست تا زره و پیراهن جنگی‌اش را کنار بزند و مهره یادگاری خود را روی بازو بند پهلوانی‌اش ببیند. این آخرین کلام و آخرین خواهش سهراب بود، از دنیایی که جز بی‌وفایی و بیداد چیزی نمی‌داند.

پایان

○ گروهبان ارتش مجارستان - سال ۱۹۴۱

در جنگ دوم جهانی، در جبهه نبرد با آلمان‌ها از سمت شرق، نیروهای مجارستان به همراه نیروهای روسی شرکت موثر داشتند. سرباز نشان داده شده در تصویر در ارتش مجارستان و به سال ۱۹۴۱ خدمت می‌کرده است. واکیسل سبز رنگ از دیگر مشخصات این سربازان بود.



لغت نامه قرآنی



حرف: «د»

دُعَاء

کلمه دُعَاء، به دو معنا در قرآن مجید به کار رفته است. معنای اول آن: خواندن، صدا زدن، فرا خواندن و ندا دادن است. اما این کلمه، معنای دومی هم دارد، که بیشتر برای ما آشناست. معنای دوم یا معنای اصطلاحی دُعَاء: «درخواست کردن بنده از خدا» است. در این معنا، دعا به معنای صدا زدن یا خواندن هر کسی نیست. بلکه به معنای صدا زدن و خواندن خداوند است و در میان گذاشتن خواسته‌ها، نیازها و دردها با او. از نظر قرآن، بنده مؤمن، فقط حق دارد که خواسته‌ها، نیازها و گرفتاری‌های خودش را با خدا در میان بگذارد و دست نیاز به سوی او دراز کند و از او یاری و کمک بخواهد. خود خداوند در قرآن می‌گوید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: بخوانید مرا، تا اجابت کنم شما را.» اگر ما خدا را با تمام وجود و از عمق دل بخوانیم، و وقتی صدایش می‌زنیم، هیچ کس و هیچ چیز دیگری را در نظر نداشته باشیم، حتما پاسخ ما را خواهد داد و نیازمان را برآورده خواهد کرد، چون خودش قول داده است.

حکمت مروارید

آشنایی با نهج البلاغه

از میان حکمت‌های مولا امیرالمؤمنین (ع)

محمد علی دهقانی

• حق، در ظاهر گران و سنگین است و در باطن شیرین و گوارا. و باطل، در ظاهر سبک و آسان است و در باطن نابودکننده.

• سخن، تا وقتی که آن را نگفته‌ای، در قید و بند توست، و وقتی آن را به زبان آوردی، تو در قید و بند آن هستی. پس زیانت را در خزانه دهان نگاه دار، همان طور که طلا و نقره را در خزانه نگاه می‌داری. ای بسا یک کلمه، نعمتی را از دست انسان خارج می‌کند یا عذاب و گرفتاری پیش می‌آورد.

• برای بنده خدا شایسته نیست که به داشتن دو چیز دلگرم و مطمئن باشد: یکی تندرستی و دومی دارایی.

چون در همان حال که او را سالم و تندرست می‌بینی، ناگهان بیمار می‌شود، و در همان حال که او را دارا و توانگر می‌بینی، ناگهان تنگدست و فقیر می‌شود.

که به آن ادامه داده شود، بهتر است از کار بزرگ و بسیاری که باعث خستگی و درماندگی انسان شود.

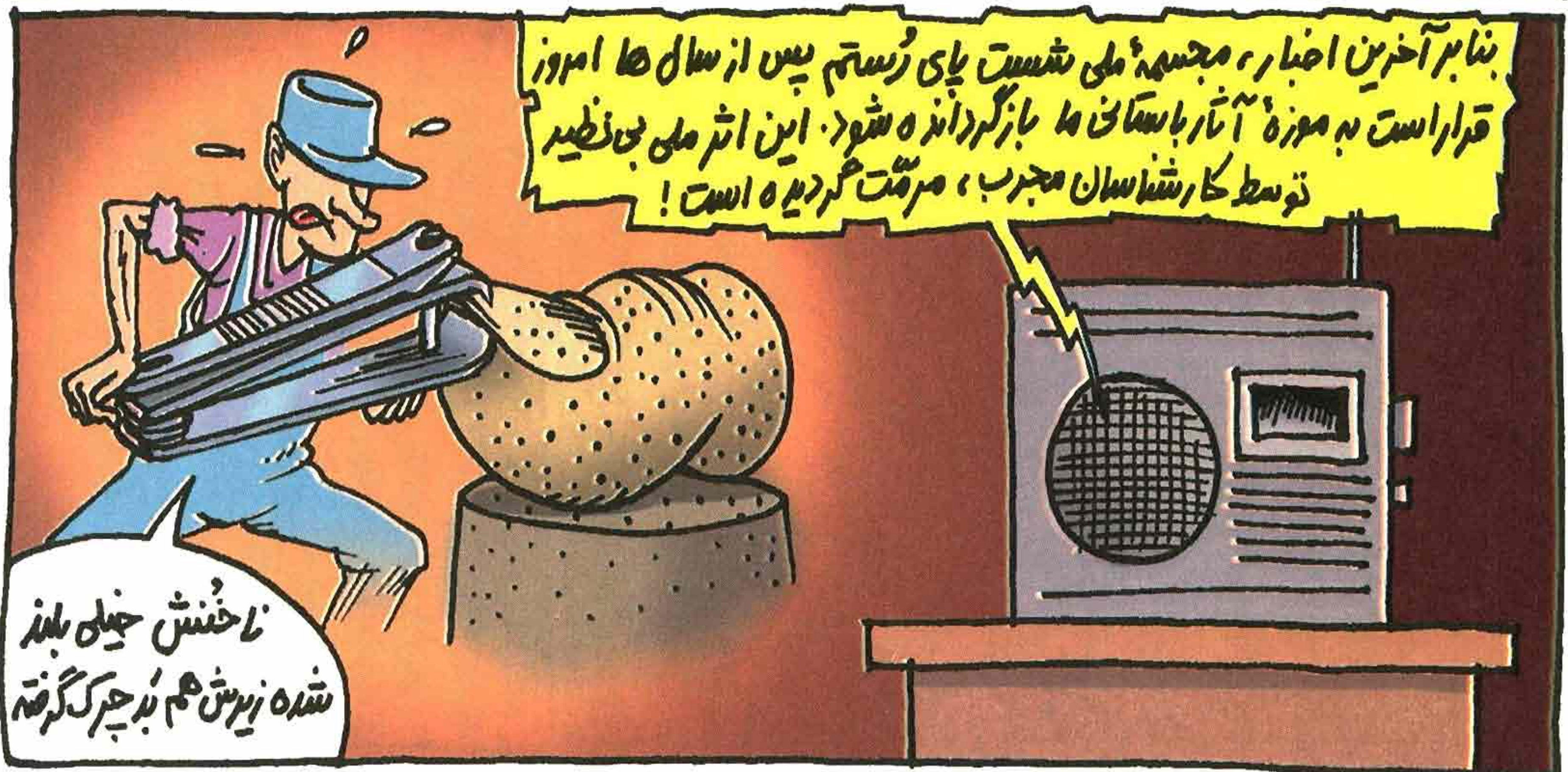
وقت سیر نمی‌شوند: یکی خواهان علم و دانش، که هر چه بیشتر کشف می‌کند و عالم‌تر می‌شود، باز اشتیاقش به دانستن بیشتر می‌شود. و دومی خواهان دنیا (مال دنیا)، که هر چه بیشتر به دست می‌آورد، حرصش برای به دست آوردن مال دنیا بیشتر می‌شود.



○ سرباز ارتش دوم مجارستان - سال ۱۹۴۲

مجارها در پاییز سال ۱۹۴۲، ارتش دوم خود را با نمونه سربازانی که در تصویر می‌بینید سازمان داد. کلاهخود سربازان، مشابه کلاهخود سربازان آلمانی بود. پالتوی بلند با کوله پشتی که با موهای قرمز رنگ تزئین شده، نیز از مشخصات لباس‌های این سربازان بود.





○ افسر ارتش دوم مجارستان - سال ۱۹۴۳

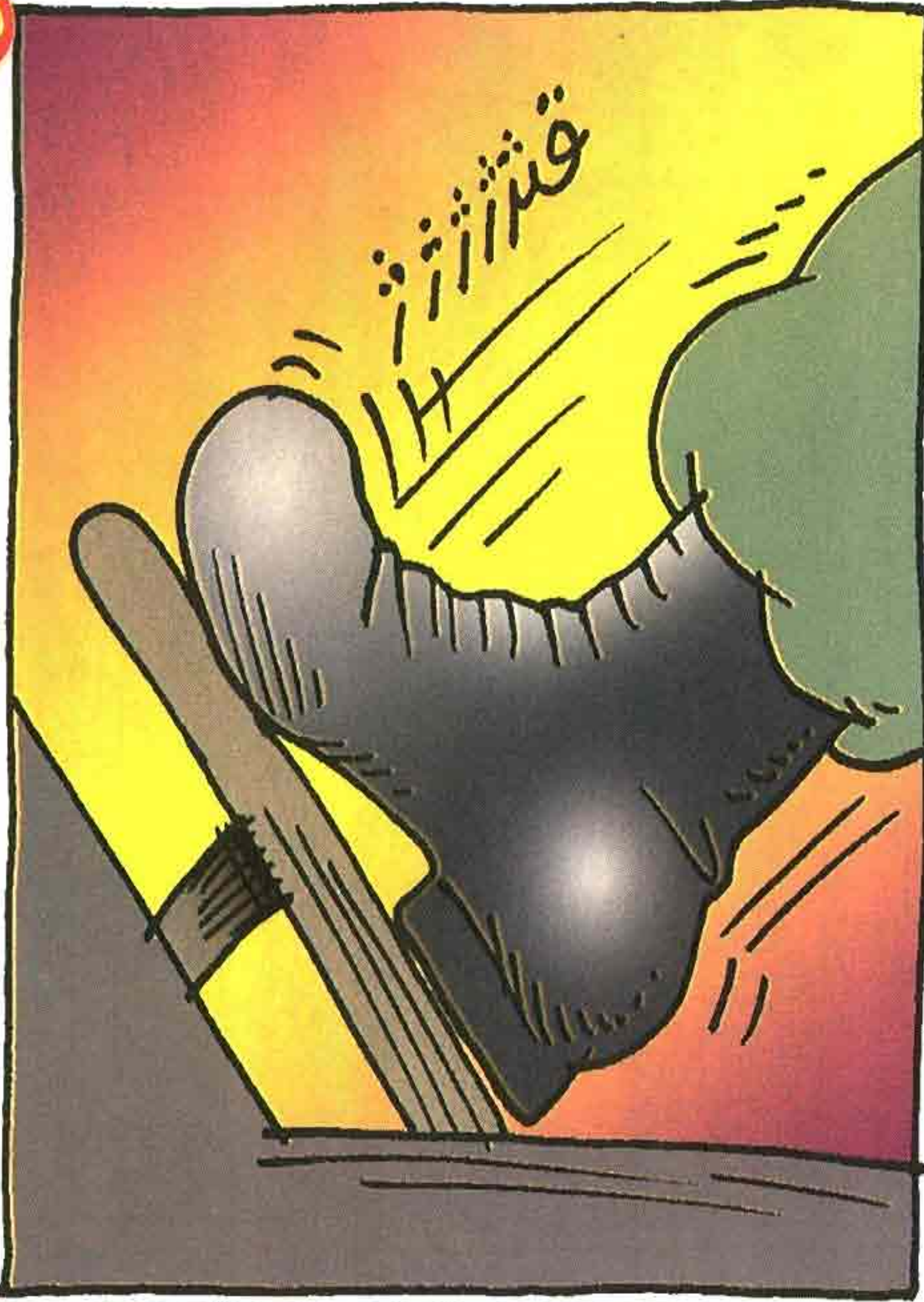
در تصویر افسر ارتش دوم مجارستان که افسر تانک است، دیده می شود.
تجهیزات همراه این نیروها در حداقل لوازم همراه یک سرباز بود. اسلحه کمری
۹ میلی متری ساخت مجارستان، تنها لوازم همراه این نیروها بود.



○ خلبان نیروی هوایی مجارستان - سال ۱۹۴۳

یونیفورم این خلبانان، شباهت زیادی به یونیفورم خلبانان آلمانی داشت. این نیروها در جنگ دوم جهانی در جنوب روسیه به نبرد با نیروهای آلمانی مشغول بودند.

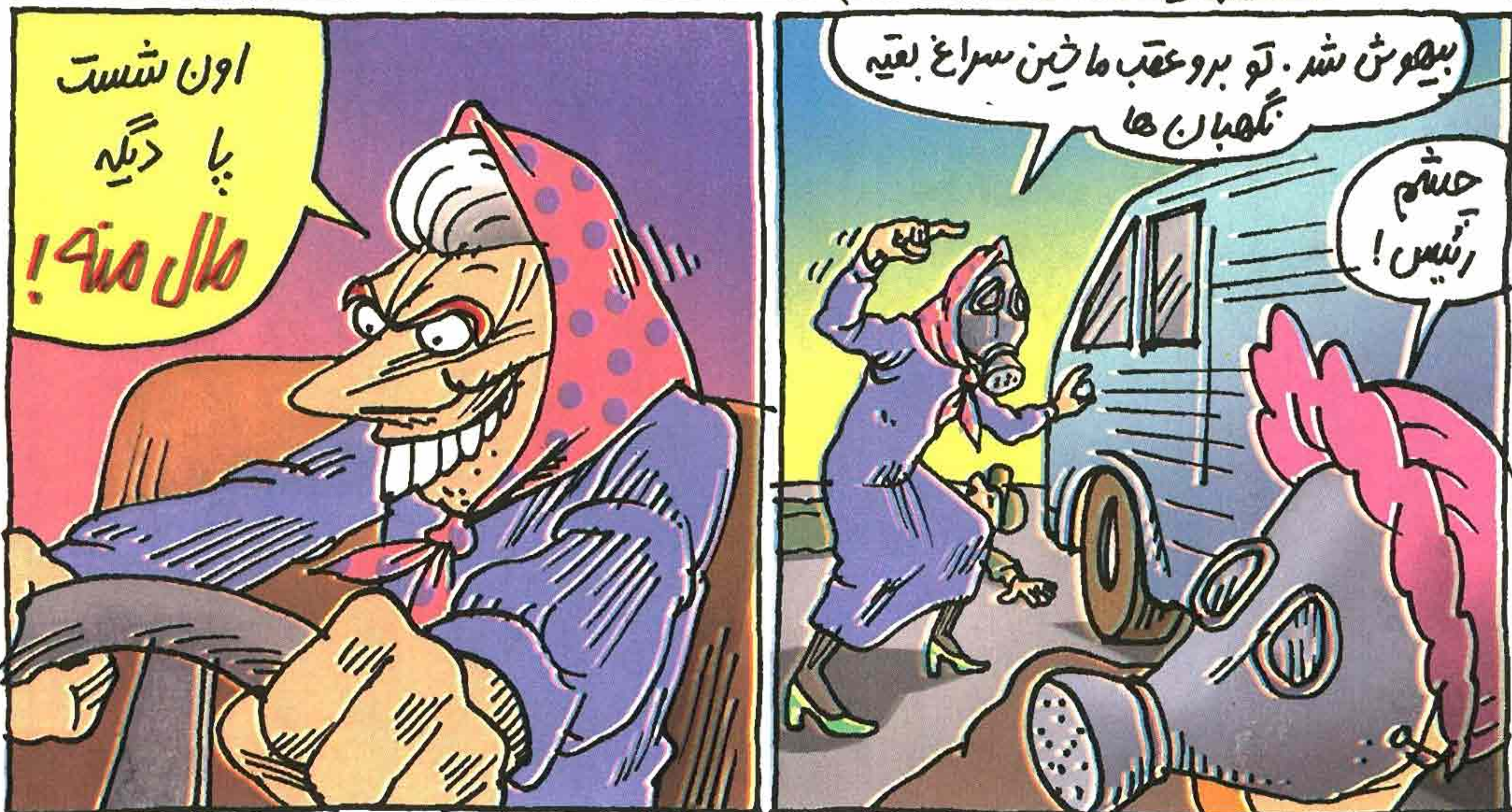




○ سرباز ارتش انقلابی مجارستان - سال ۱۹۵۶

در پاییز ۱۹۵۶ بین نیروهای کمونیست که دولت مجارستان را در اختیار داشتند و نیروهای انقلابی درگیری روی داد. این درگیری به نبرد خونینی منجر شد. در تصویر یکی از سربازان ارتش انقلابی مجارستان را می‌بینید.





خدا کی من! آیا این جنایتکاران گرازی میراث ملی ما را
خواهد دزدید؟ هفته بعد ببینید!

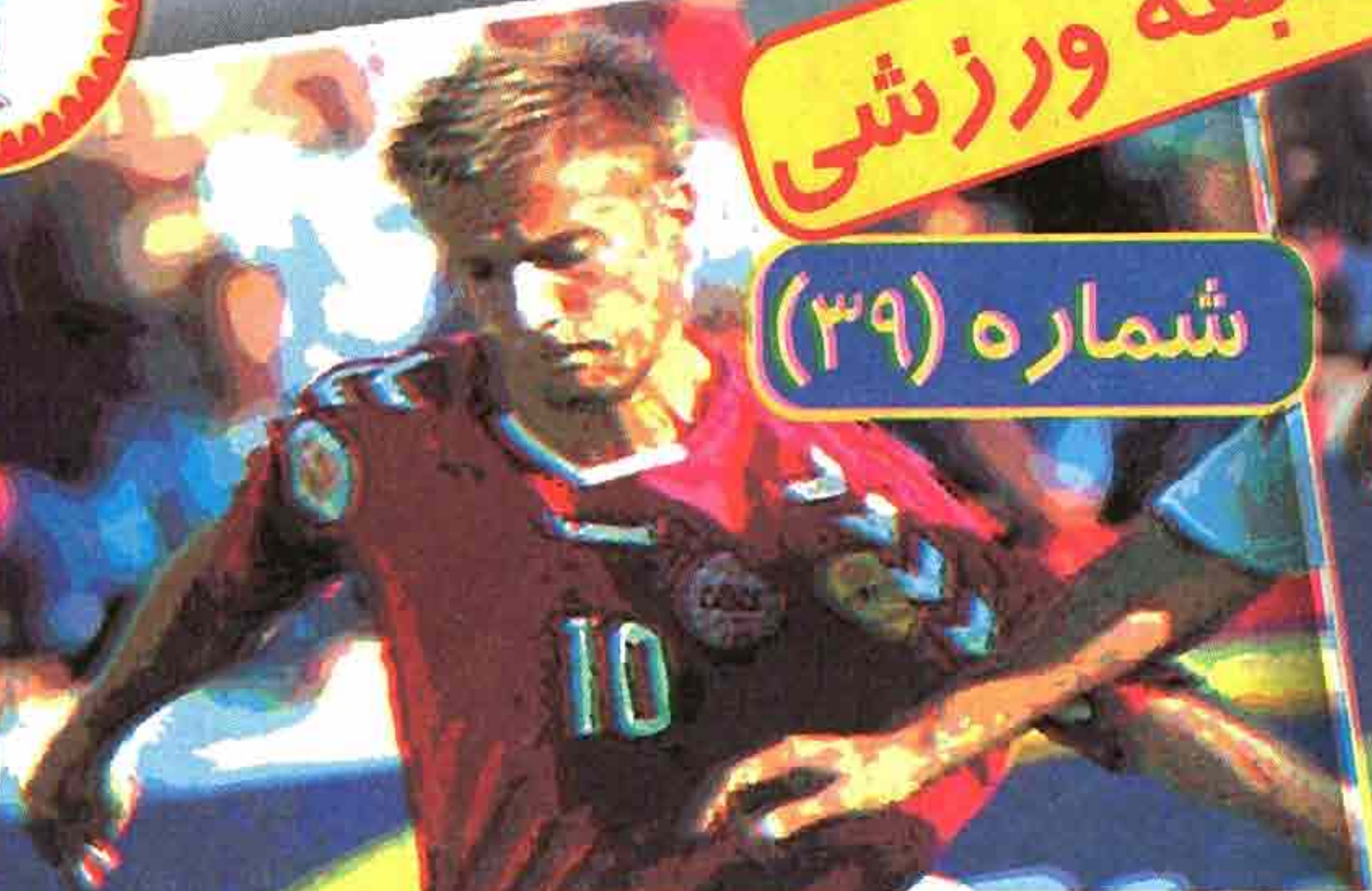
○ سرباز ارتش هند - سال ۱۹۴۰

سربازان هندی، لباسی شبیه سربازان انگلیسی که هند را در استعمار خود داشتند، برتن می کردند. کلاهخود با سایبان، شلوار کوتاه و شیشه های آتشزا (کوکتل مولوتف) از تجهیزات این نیروها بود.



مسابقه ورزشی

شماره (۳۹)



▲ (۱) تصویر یکی از صحنه‌های مسابقات فوتبال یورو ۲۰۰۴ را می‌بینید که در پرتغال برگزار شد. برای ما به نشانی مجله نامه بنویسید و به این پرسش پاسخ دهید:
○ تصویر مربوط به دیدار کدام دو تیم است؟



▲ (۲) تصویر یکی از صحنه‌های مسابقات فوتبال باشگاهی کشورمان را می‌بینید. برای ما به نشانی مجله نامه بنویسید و به این پرسش پاسخ دهید:
○ تصویر مربوط به دیدار کدام تیم‌های باشگاهی است؟



پاسخ‌های خود را به نشانی مجله ارسال کنید. روی پاکت بنویسید: «مربوط به مسابقه ورزشی شماره ۳۹». سپس پاسخ خود را به صورت فوتبال خارجی و فوتبال داخلی جدا کنید.



○ سر جوخه ارتش هند - سال ۱۹۴۱

با توجه به آب و هوای گرمسیری هند، لباس نیروهای ارتش هند در سال ۱۹۴۱ به این صورت ساخته می‌شد. اسلحه تامپسون مدل M۲۸ سلاح سازمانی این نیروها بود.



دیدارهای بزرگ - ۱



● «گوئیل گروسیس» دروازه بان
مجارستان، ضربه مهاجمین انگلستان
را مهار می کند.

تا کنون بیش از صدها مسابقه کوچک و بزرگ فوتبال بر روی زمین چمن، انجام شده است. بعضی از آنها از به یادماندنی ترین یا مهم ترین مسابقات این رشته ورزشی محبوب بوده است. تعدادی از دیدارهای مهم و بزرگ تاریخ فوتبال جهان را در این شماره و شماره هفته آینده می خوانید:

□ انگلستان ۳ - مجارستان ۶ بازی دوستانه - سال ۱۹۵۳

فوتبال در کشور انگلستان متولد شد. با پیشنهاد انگلیسی ها بود که جام جهانی برای فوتبال تدارک دیده شد. اولین جام جهانی در سال ۱۹۵۰ میلادی برگزار شد. در آن روزها، همه بر این باور بودند که آنچه درباره فوتبال می خواهید ببینید، توسط بازیکنان انگلیسی و تیم های باشگاهی این کشور انجام پذیر است. اما در سال ۱۹۵۳، در یک بازی دوستانه بین انگلیس و مجارستان، اتفاق عجیبی افتاد. مجارستان ۶ گل به انگلستان، صاحب ورزش فوتبال زد! این رویداد غیرمنتظره در ورزشگاه «ویمبلی» لندن و جلوی چشم هزاران تماشاگر متعصب انگلیسی روی داد. هر چند از همان دقایق اولیه بازی، مهاجمین تیم انگلستان، تلاش خود را برای به دست آوردن گل انجام دادند، اما دو بازیکن با استعداد مجاری، همه چیز را به سود تیم مجارستان، عوض کردند. انگلستان با «استانلی ماتیوس»، «بیلی رایت» و «تام فینی» هر کاری را توانست انجام داد، اما دو نابغه فوتبال از تیم مجارستان به نام «فرانس پوشکاش» و «ساندر کو کسپس» همه رشته های انگلستان را پنبه کردند. در ۲۰ دقیقه اول، بازی در اختیار انگلیسی ها بود، اما پس از آن، مجارها به دروازه انگلستان حمله ور شدند و نتیجه نهایی بازی را ۶ بر ۳ به سود خود رقم زدند.



● «گیل مریک»
دروازه بان انگلیس
در حال دفع توپ
«کو کسپس» مهاجم
مجارستان است.



● شماره ۱۰ تیم
مجارستان، «فرانس
پوشکاش» شادمانی
خود را از به ثمر
رساندن یکی دیگر از
گل های خود، نشان
می دهد.



□ افسر فرمانده ارتش هند - مامور به خدمت در برمه - سال ۱۹۴۲

لباس خاکی روشن، شمشیر و کلاه لبه دار در تیر ماه سال ۱۹۴۲ جزو لباس رسمی نیروهای ارتش هند شد. این نیروها در نبرد برمه که در جنگ دوم جهانی روی داد، شرکت داشتند.



● پوشکاش، گل چهارم
را از روی نقطه پنالتی به
ثمر می‌رساند.



● جشن پیروزی تیم رئال
مادرید و عکس یادگاری آنها

□ رئال مادرید ۷ - اینترراخت فرانکفورت ۳ فینال جام اروپا - سال ۱۹۶۰

یکی از دیدنی‌ترین بازی‌های فوتبال، دیدار دو تیم اروپایی «اینترراخت فرانکفورت» و «رئال مادرید» بود که ۱۲۷ هزار تماشاگر مشتاق در ورزشگاه «همپدن پارک» شهر «گلاسکو» آنرا مشاهده کردند.

تیم فرانکفورت، اسیر بازی حساب شده و سریع رئال مادرید شده بود. «آلفردو دی استفانو» به همراه پوشکاش، نوک حمله تیم رئال مادرید بودند که زننده چندین گل در این دیدار بودند.

تا دقیقه ۷۳ بازی رئال، ۲ گل به ثمر رسانده بود. یک دقیقه بعد دی استفانو گل سوم و دو دقیقه بعد «پوشکاش» گل چهارم را برای رئال به ثمر رساندند. پس از آن گل‌های دیگر رئال، یکی پس از دیگری، به ثمر رسید.



● دروازه‌بان رئال «دومینگوئز» یکی از حملات اینترراخت فرانکفورت را مهار می‌کند.



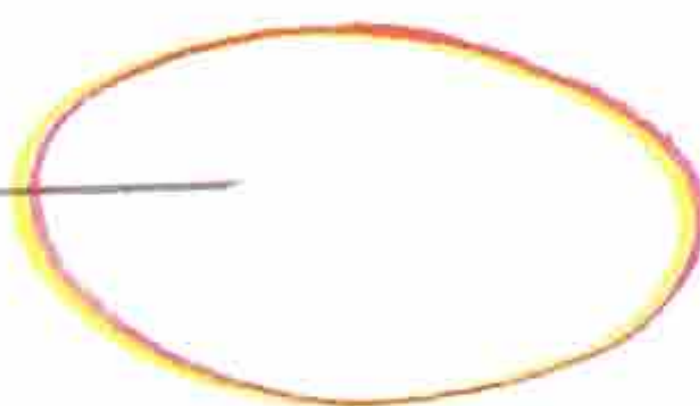
○ سرباز هندی - مامور به خدمت در کشمیر - سال ۱۹۶۵

هند و پاکستان بر سر منطقه کشمیر مدت‌های طولانی است که کشمکش دارند. در سال ۱۹۶۵، نیروهای ارتش هند با این یونیفورم نظامی در منطقه کشمیر، مستقر شدند. تعدادی از این سربازان، پیرو آیین «سیک» بودند. سربند قرمز رنگ زیر دستار روی سر سرباز نشانه پنجاه دور پیچیدن دستار است.

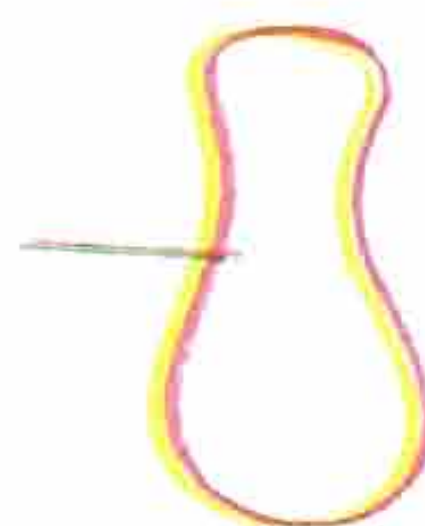
مریخی محبوب من

بیشتر مردم، موجودات فضایی را دو گونه در ذهن مجسم می‌کنند. گروهی آنها را دوست داشتنی تصور می‌کنند و عده‌ای آنها را به شکل موجودات بد جنس و بد قیافه در خیال خود می‌سازند. ما آنها را (اگر وجود داشته باشند)، دوست داشتنی تصور کرده‌ایم. همراه ما باشید!

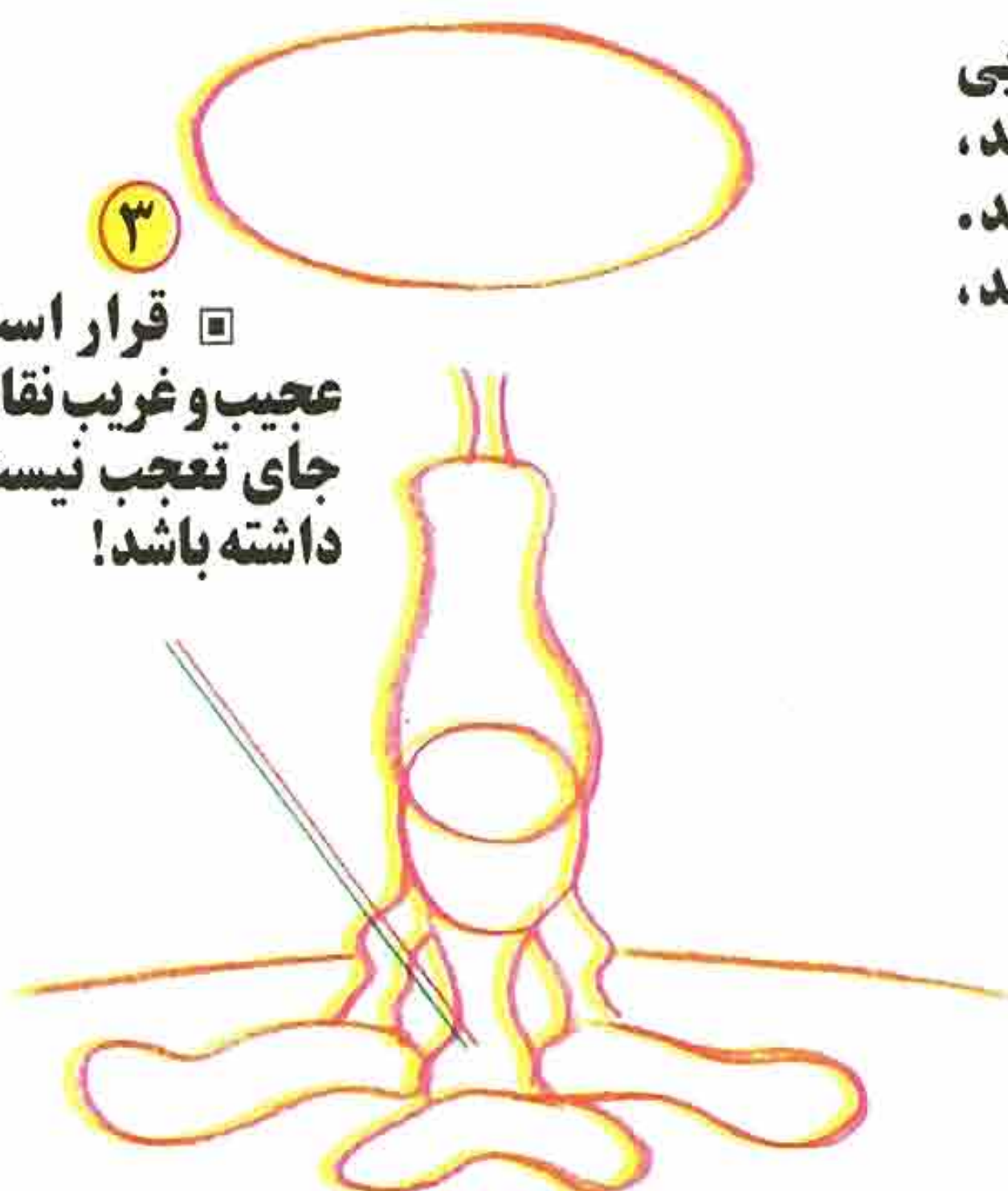
۱. سر موجود فضایی را کاملاً گرد رسم نکنید، آنرا دراز هم نقاشی نکنید. چنین شکلی که می‌بینید، مناسب است.



۲. شکم را کوچکتر از سر رسم کنید. این شکل گلابی مانند مناسب است.



۳. قرار است یک موجود عجیب و غریب نقاشی کنیم. پس جای تعجب نیست که او سه پا داشته باشد!



۵. در این مرحله است که می‌توانید تصمیم بگیرید موجود فضایی‌تان را بد جنس یا دوست داشتنی رسم کنید. حالت چشم و ابرو به شما این اجازه را می‌دهد. دست‌ها را هم بلند و باریک نقاشی کنید.

۴. یک دهان باز و گشاد! انگشتانی بلند و دو انگشت در هر پا، مریخی محبوب ما را عجیب و غریب‌تر می‌کند!



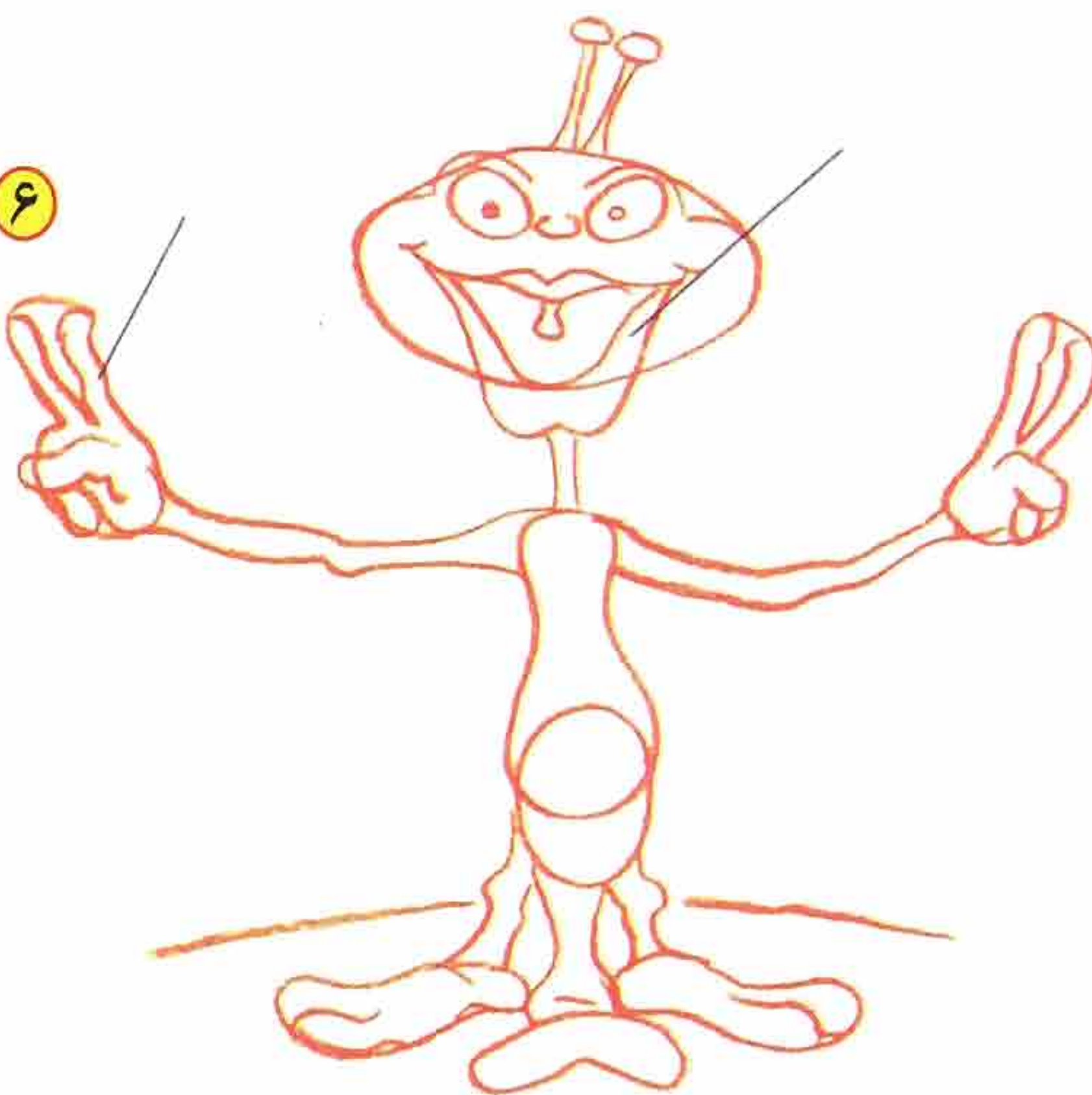
○ کماندوی ارتش هند - محل خدمت شرق پاکستان - سال ۱۹۷۱

در جریان ناآرامی و تنش بین هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ نیروهای کماندوی ارتش هند با این یونیفورم در منطقه شرق پاکستان حضور پیدا کردند.



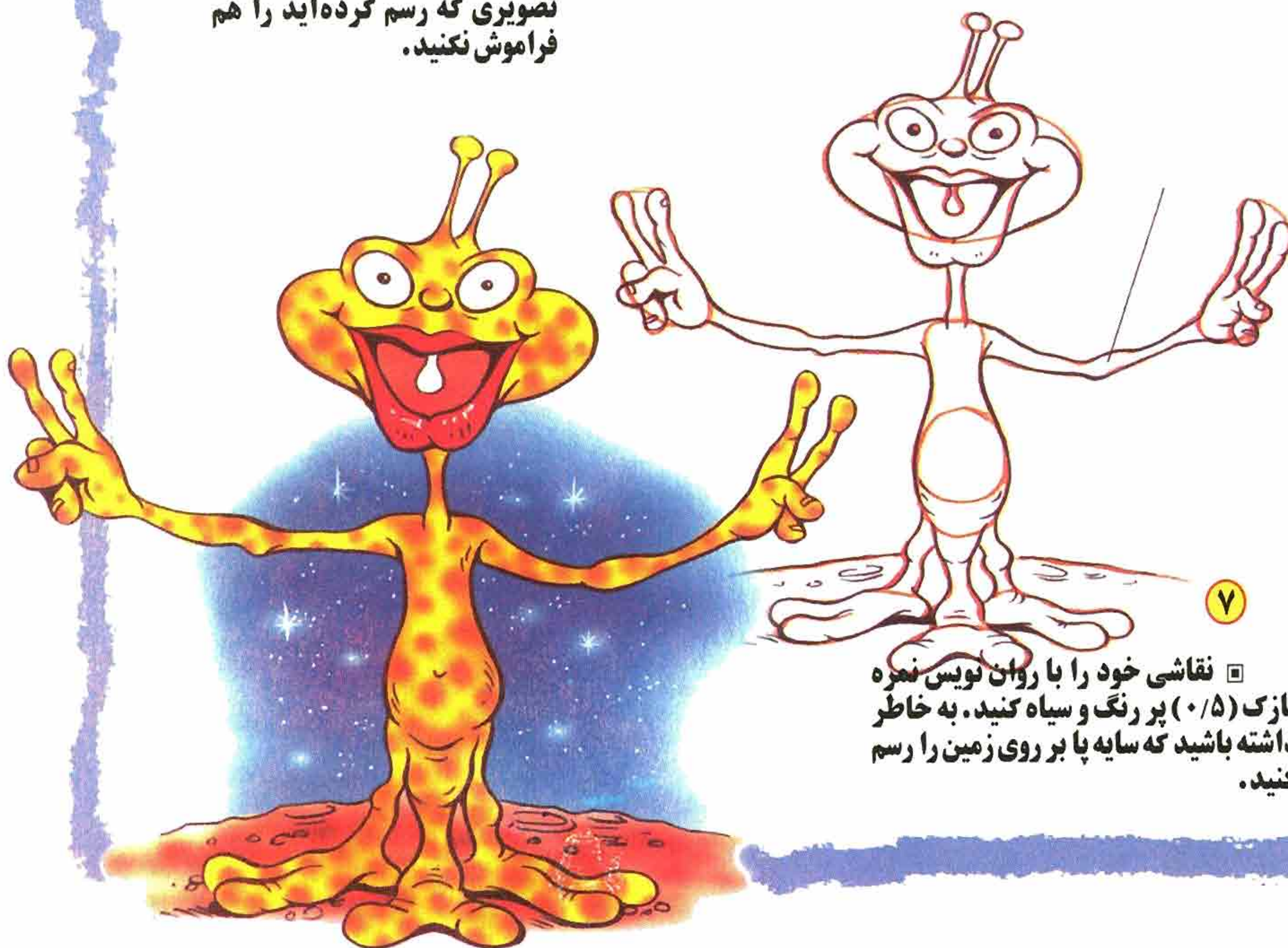
۶ □ جزئیات تصویر را در این مرحله رسم کنید. یادتان باشد! نقاشی که می کشید به کاریکاتور نزدیک است. بنابراین اغراق و بزرگنمایی بعضی از جزئیات لازم است که انجام شود.

۶



۸ □ مریخی ما آماده است! آنرا رنگ آمیزی کنید. پس زمینه تصویری که رسم کرده اید را هم فراموش نکنید.

۸



۷

۷ □ نقاشی خود را با روان نویس نمره نازک (۰/۵) پررنگ و سیاه کنید. به خاطر داشته باشید که سایه پا بر روی زمین را رسم کنید.

○ ناوی ارتش اندونزی - سال ۱۹۶۳

پس از درگیری های بین اقوام مالایی در جزایر برونئو اندونزی، نیروی دریایی این کشور در سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ با این سربازان در منطقه حضور پیدا کرد.



بهترین راه حل چیست؟



همانطور که در شکل روبرو مشاهده می کنید، دوست خوبمون آستین ها را بالا زده و خیلی سفت و سخت دارد ورزش می کند! روز گذشته بابای دوست خوبمون برایش دو تا وزنه خریده و دوست ما هم از دیروز شروع کرده به تمرین با وزنه ها. او احساس می کند که الان خیلی قوی تر شده و دنبال راهی می گردد تا قدرتش را امتحان کند!



کاملاً مستفصله که این ساک دستی اصلاً برای شما سنگین نیست!

چرا اکنون نمی خورم؟!؟



می تواند برود و از قدرتش در جهت کمک به دیگران استفاده کند و کارهایی بکند که قبلاً نمی توانست...

مادر جان! این برای شما خیلی سنگینه! اجازه بدم بهترین کمک کنم!



پسر! اجازه هست منم از زورم استفاده کنم؟

چرا اکنون نمی خورم؟!؟



می تواند برود و بایک انسان پر زور و قوی، میج بیندازد و قدرتش را به رخ بکشد!

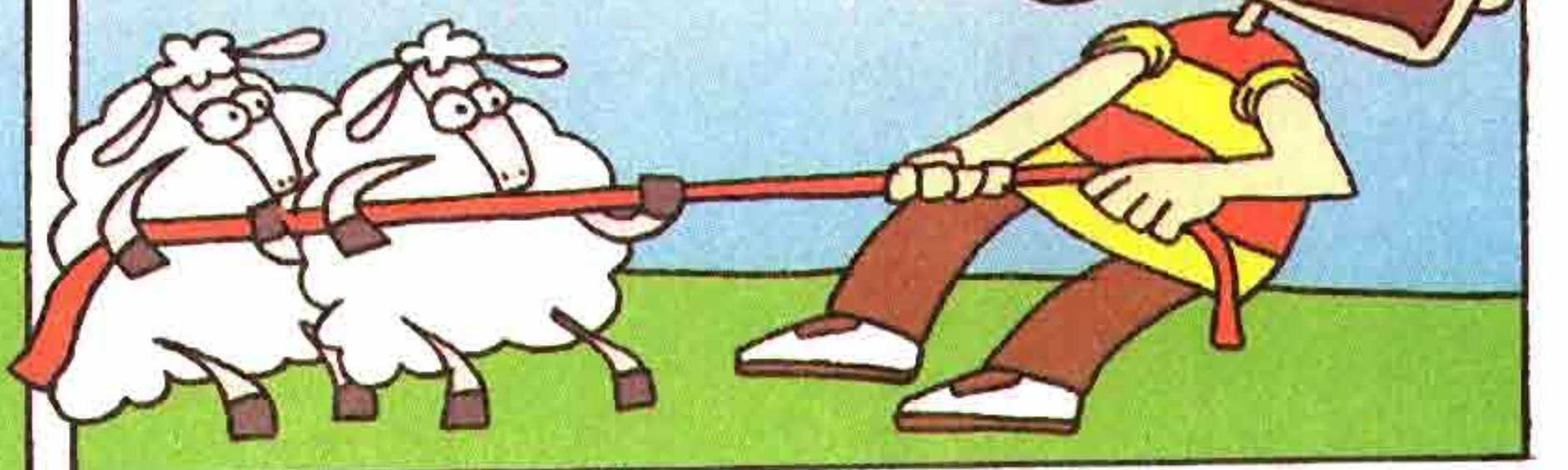
□ سرباز ارتش عراق - جنگ تحمیلی عراق علیه ایران - دهه ۸۰ میلادی

عراقی ها پس از انقلاب اسلامی ایران، به طمع تصرف بخش هایی از خاک ایران و براندازی حکومت انقلابی در شهریور ماه ۱۹۸۰ (۱۳۵۹ هجری شمسی) به این کشور حمله کردند. این جنگ که به اولین جنگ خلیج فارس نیز معروف است (جنگ دوم خلیج فارس مربوط به حمله عراق به کویت است) در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷ هجری شمسی) خاتمه یافت. سلاح رسمی این سربازان، اسلحه روسی کلاشینکف بود.



شاید یک مسابقه طناب کشی با گوسفندهای آقای چوپان بتواند زور و قدرتش را به آنها نشان بدهد...

«بگه زورم به هر کی نرسه به شما که صبر سه !!»



و شاید هم نشان ندهد!

«حالا شما نش آوری که من نبودم!»



می تواند برود با آقای چوپان مسابقه پرتاب پرتقال گندیده بدهد و قدرت دستش را آزمایش کند...



احتمالاً قدرت دست دوستان در اثر وزنه زدن خیلی زیاد شده است.



پیام اخلاقی: دوست خوب ما باید بداند که با یک روز ورزش کردن و وزنه زدن آدم قوی نمی شود. کسی که ورزش را شروع می کند باید صبر و حوصله زیادی داشته باشد و تمرینات خودش را با برنامه و منظم و همیشه انجام بدهد و نباید فراموش کند هدف از ورزش کردن، قوی شدن و سالم ماندن است نه اینکه آدم بخواهد برای بقیه خودنمایی بکند!

این هفته پیام اخلاقی هفته طولانی شد !!

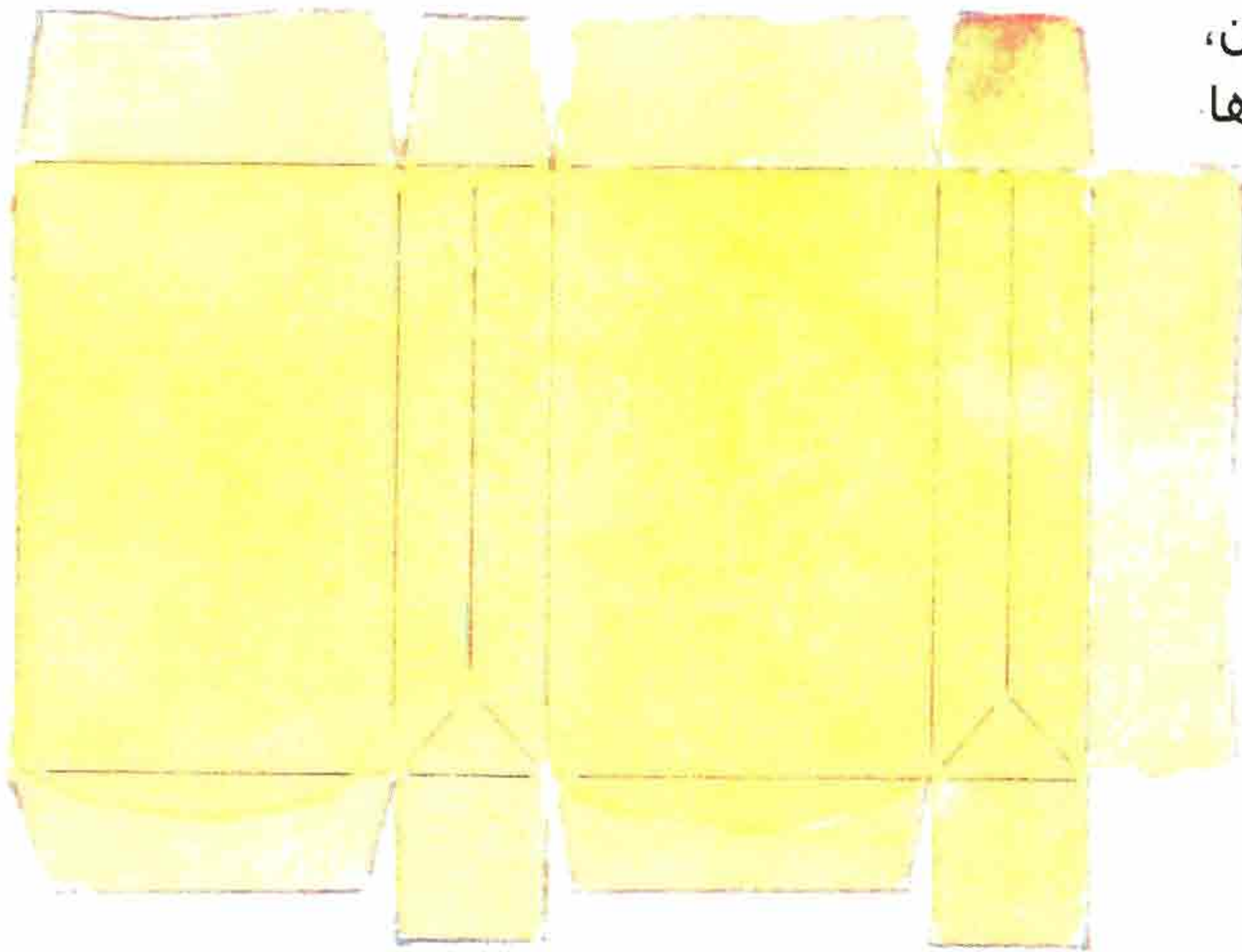


○ سرباز رژیم اشغالگر قدس - سال ۱۹۴۸

صهیونیست ها در سال ۱۹۴۸ به زور و حيله اراضی وسیعی از سرزمین فلسطین را از دست ساکنان اصلی منطقه خارج کردند. تصویر یکی از این سربازان به همراه اسلحه ساخت آلمان آنها به نام «کار» را می بینید.



ساک‌های تزئینی

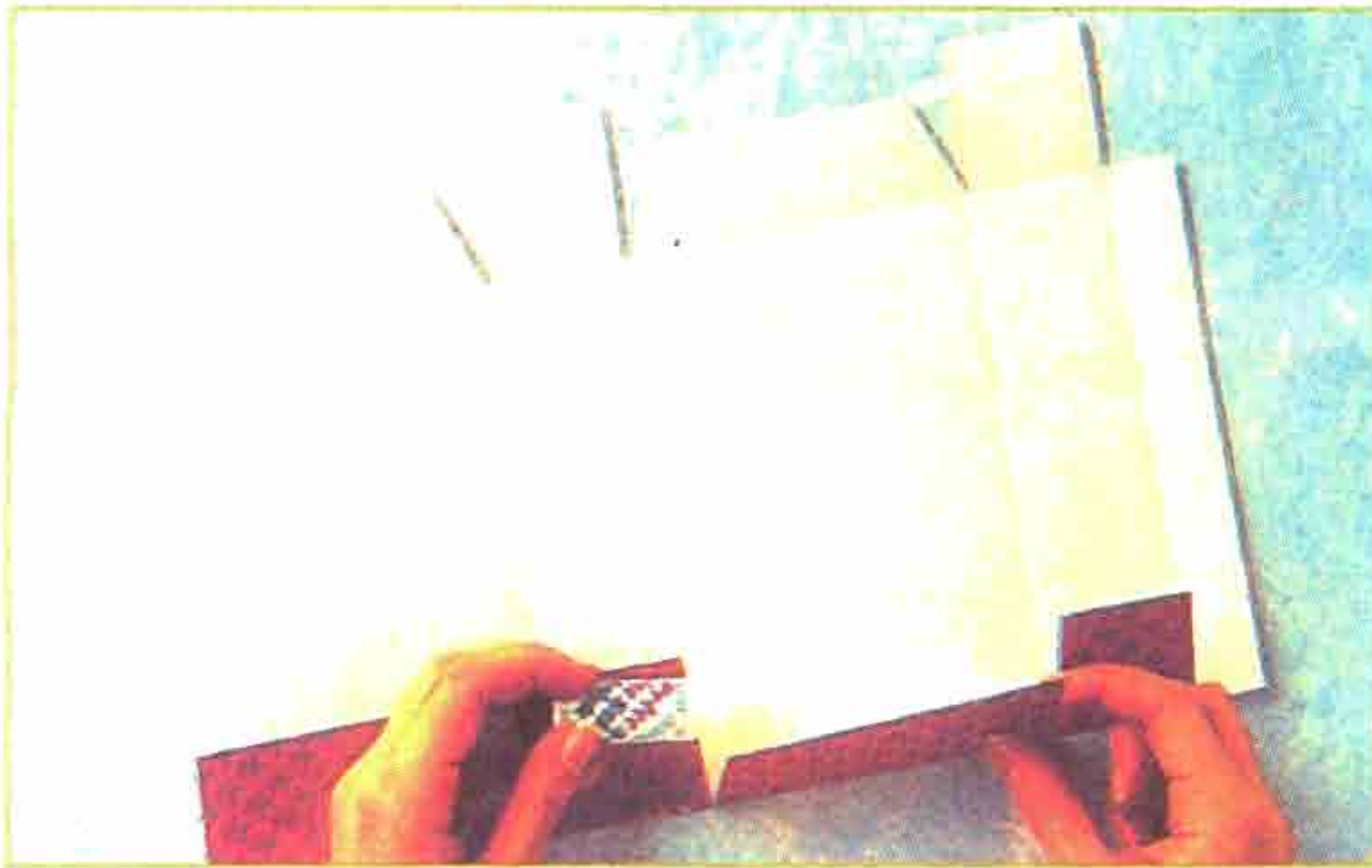


برای حمل اشیای باارزش و یا هدایایتان،
به جای نایلون می‌توانید از این ساک‌ها
استفاده کنید.

وسایل مورد نیاز:

- کاغذهای تزئینی
- چاقو یا تیغ موکت بری (در این قسمت از بزرگسالان کمک بخواهید)
- چسب
- دستگاه سوراخ کن
- روبان
- الگو که در همین صفحه آمده

روش کار:



۱. از روی الگو به اندازه‌ای که می‌خواهید طرح بردارید و روی کاغذ تزئینی منتقل کنید. دورتادور آن را با دقت برش بزنید (برای تمیزتر شدن کار، با تیغ و با کمک بزرگترها، این برش‌ها را ایجاد کنید). به آرامی در محل تاها، خط‌بندازید تا راحت‌تر تا شوند. لبه‌ها را در محل خط‌های حاشیه از داخل تا بزنید و بچسبانید تا لبه بالایی ساک درست شود.

۲. در مرحله بعد، حاشیه طولی الگو را روی هم بچسبانید تا شکل کیف یا ساک به خودش بگیرد.



○ سرباز رژیم اشغالگر قدس - جنگ ۶ روزه - سال ۱۹۶۷

صهیونیست‌های اشغالگر فلسطین در جریان جنگ ۶ روزه اعراب و رژیم اشغالگر قدس با این یونیفورم نظامی در صحنه نبرد حاضر شدند.





این هم ساک شما.



۳. سپس در این مرحله، کف ساک را درست کنید. اول لبه‌های کوچک را تا بزنید و سپس لبه‌های بزرگ را روی آن بچسبانید.



۴. پیلی‌ها و تاهای دو طرف ساک را از محل خطها به داخل فشار دهید. به این ترتیب کاغذ در این قسمت به طرف داخل تا می‌خورد و حالت ساک پیدا می‌کند.



۵. با کمک دستگاه سوراخ کن، ۲ سوراخ در بالای ساک (در دو طرف آن) ایجاد کنید. در کل ۴ سوراخ نزدیک حاشیه بالایی ساک خواهید داشت. در دو طرف، دو تیکه روبان از سوراخ‌ها عبور دهید. برای محکم‌تر شدن کار، روبان‌ها را در پشت سوراخ (قسمت داخل ساک) گره بزنید. حالا دو دسته ساخته شده از روبان، در دو طرف ساک خواهید داشت.



□ خدمه تانک رژیم اشغالگر قدس - جنگ ۶ روزه - سال ۱۹۶۷

تصویر خدمه تانک رژیم اشغالگر قدس در طی جنگ‌های ۶ روزه اعراب و اسرائیل را می‌بینید.





تهران

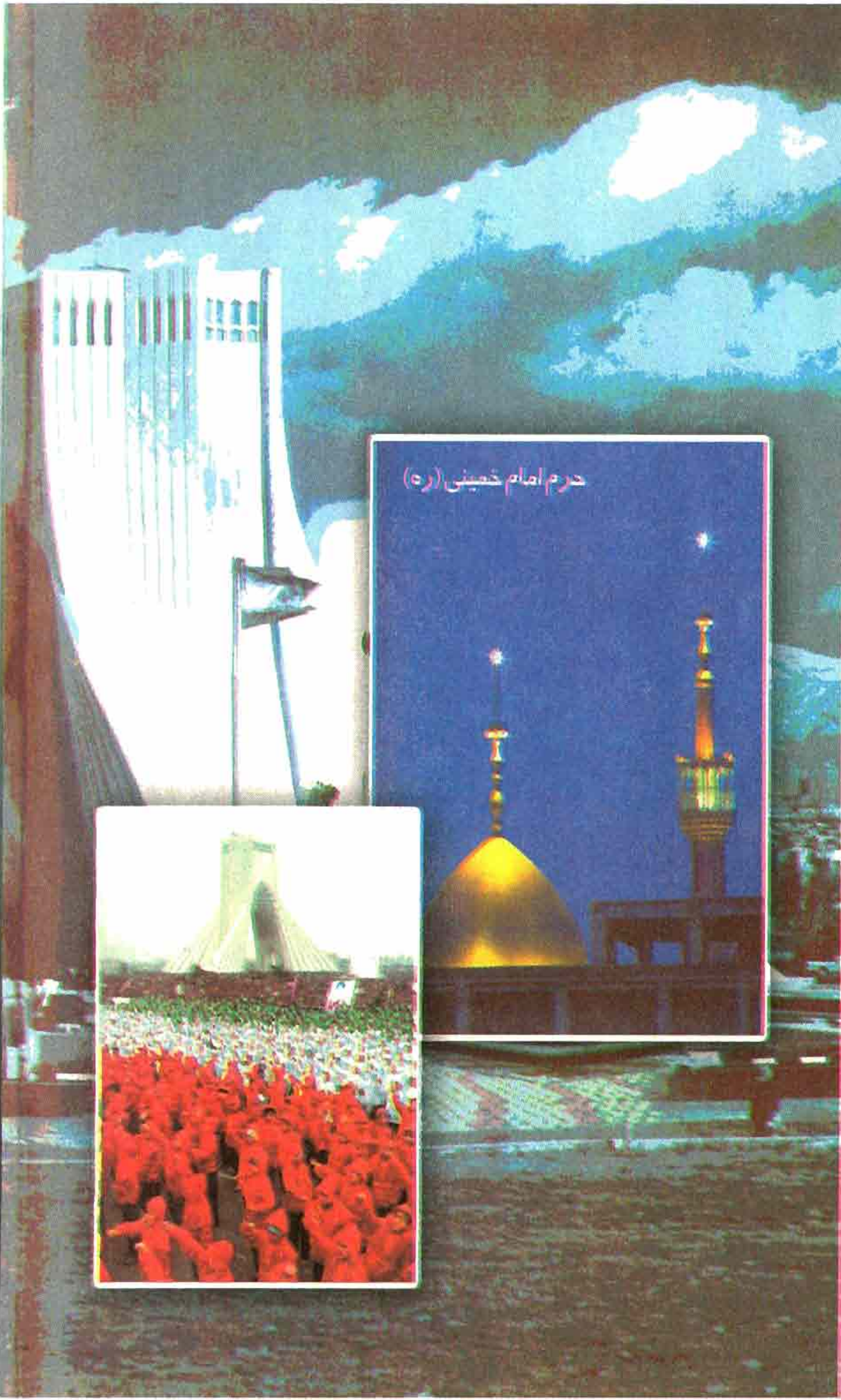
تهران سوغاتی خاص خود ندارد. صنایع دستی مخصوصی هم در این شهر وجود ندارد اما کسی دست خالی از این شهر به دیار خود برنمی‌گردد. کانون‌های مبادله و خرید و فروش در تهران، در جاهای خاصی قرار دارند. مثلاً برای خرید عتیقه باید به خیابان منوچهری رفت، یا برای تهیه صنایع دستی، خیابان طالقانی و استاد نجات‌اللهی ویژه این اجناس هستند. اگر قصد خرید کتاب دارید، روبروی دانشگاه تهران مرکز فروش کتاب است. فرش و قالیچه را هم می‌توانید از بازار بزرگ تهران یا خیابان فردوسی بخرید.

علاوه بر این‌ها، فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگی نیز در شهر وجود دارند که نیاز جمعیت چند میلیونی تهران را برآورده می‌کنند. فروشگاه‌های رفاه، قدس، اتکا و تعاونی شهر و روستا نمونه‌ای از این فروشگاه‌های بزرگ هستند.

○ بازار تهران

بازار تهران آنقدر دالان و کوچه‌های تو در تو با ردیف دکان‌های مختلف دارد که انگار تمامی ندارند! بازار تهران از زمان فتح‌علیشاه قاجار، شکل گرفت و از همان زمان به بعد، مرکز اصلی دادوستد در شهر و حتی کشور شد. بعضی قسمت‌های بازار، ویژه کالا یا محصول خاصی است. مثلاً بازار بین‌الحرمین مرکز صنعت چاپ و انتشارات است. البته امروزه این بازار دیگر نقش گذشته خود را ندارد، اما هنوز محل اصلی برای عرضه نوشت‌افزار، کاغذ و مقواست. این بازار بین دو مسجد امام خمینی (ره) و مسجد جامع قرار دارد بنابراین به آن بین‌الحرمین می‌گویند.

در بازار تهران بعضی از قطعات و اقلام کمیاب مثل قطعات یدکی دستگاه‌های خانگی را می‌توان پیدا کرد. تعمیرگاه بعضی ابزار نیز هنوز تنها در بازار است.



□ سرباز رژیم اشغالگر قدس - سال ۱۹۷۳

در نبرد صحرای سینا به سال ۱۹۷۳ بین اعراب و رژیم اشغالگر قدس نیروهای صهیونیست با این یونیفورم در صحنه حاضر بودند.



سوغاتی ندارد!

○ دیدنی‌ها

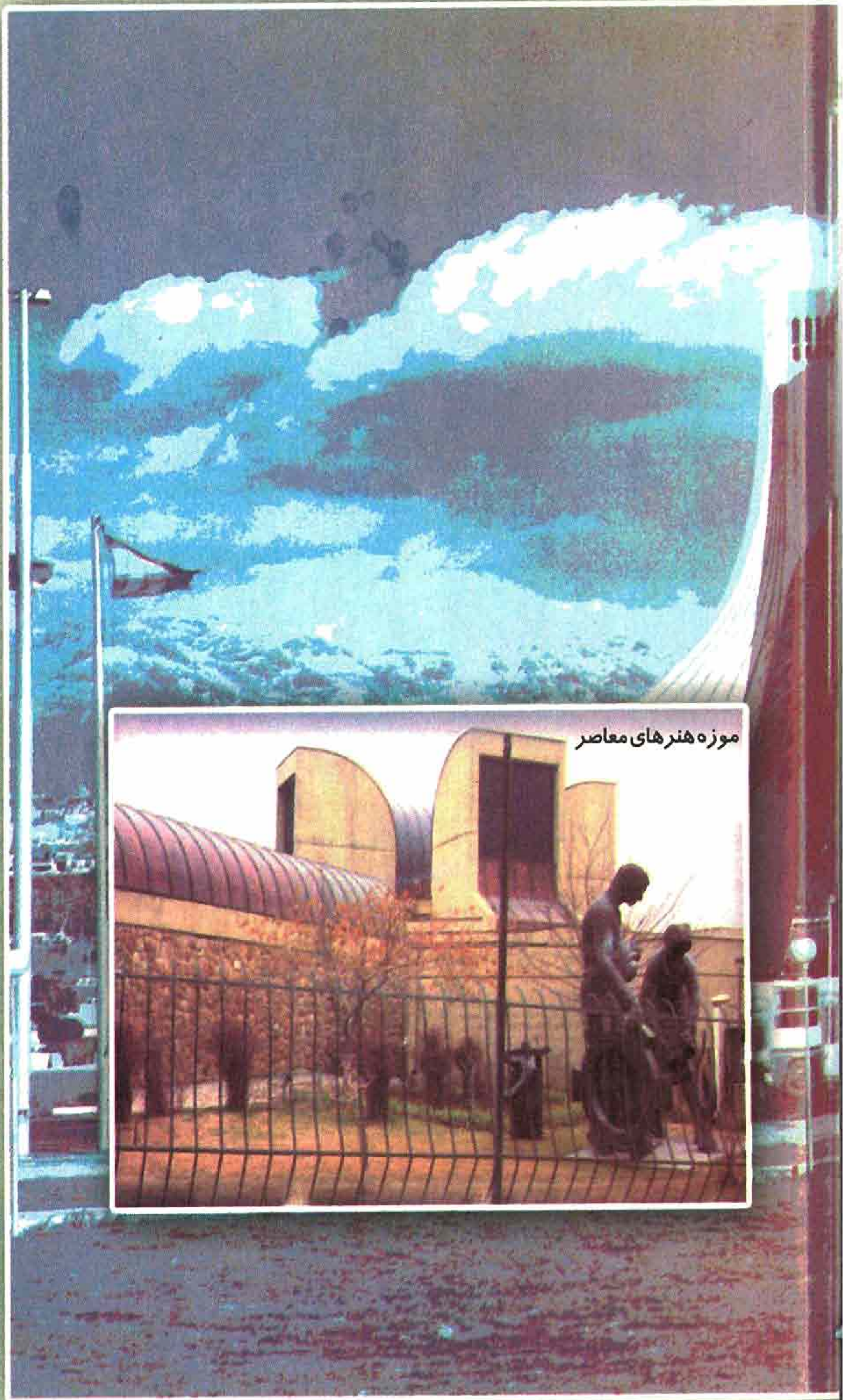
تهران پر است از انواع موزه‌ها، پارک‌ها، نمایشگاه‌ها و مناطق تفریحی و گردش‌مختلف.

گرفتاری‌های شغلی و ترافیک در تهران آنقدر زیاد است که بسیاری از اهالی شهر، فرصت بازدید این مناطق دیدنی را ندارند.

موزه هنرهای معاصر، موزه ملی ایران، موزه رضا عباسی، موزه هنرهای تزئینی و... به همراه کاخ موزه‌های به جا مانده از دوران پهلوی و قاجار، شهرک سینمایی صدا و سیما، فرهنگسراها، سینماها، مسیرهای گردش‌شمیرانات در شمال تهران، مسیر هزار، مسیر چالوس، پیست‌های اسکی شمشک، دیزین و... تنها تعدادی از مناطق دیدنی این شهر غول پیکر را تشکیل می‌دهند.

○ حرم امام خمینی (ره)

مرقد مطهر امام (ره) رهبر فقید انقلاب اسلامی، یکی از شلوغ‌ترین و پررفت و آمدترین مراکز زیارتی در تهران است. قرار است در اطراف حرم، دانشگاه زائر سرا، مراکز تجاری و خدماتی نیز ساخته شود. بنای حرم و معماری آن زیبایی خاصی به جنوب تهران بخشیده است. به طوری که از دور دست، چشم انداز آن پیدا است. به تازگی محوطه بازی برای بچه‌ها نیز در کنار حرم ساخته شده است. نکته جالب در ساختمان حرم امام (ره) این است که ارتفاع حرم تا نوک چراغ پرچم در بالا، ۹۱ متر است که نشانه سن رحلت امام است. دور گنبد هم، ۷۲ لاله قرار دارد که به نام ۷۲ شهید کربلا، تزیین شده است. پنج در ورودی نیز به اسم پنج تن، دروازه‌های حرم را تشکیل می‌دهند.



موزه هنرهای معاصر

○ چتر باز ارتش رژیم اشغالگر قدس - لبنان - سال ۱۹۸۲

در جریان تهاجم نیروهای رژیم اشغالگر قدس به جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲ چتر بازان این رژیم، با این یونیفورم در تهاجم خود شرکت داشتند.





«وقتی لوتا توچوله

پلیس می شود»

قسمت آخر

نویسنده: اس. جاکوبسون مترجم: نادیا علاء



○ چتر باز ارتش رژیم اشغالگر قدس - لبنان - سال ۱۹۸۵

کشور لبنان سال‌هاست که محل تجاوز رژیم اشغالگر قدس است. در جریان نبردهای سال ۱۹۸۵، اسرائیلی‌های غاصب با چنین لباس و یونیفورمی، نبرد خود را در لبنان انجام می‌دادند.



۶۳



○ سرباز رژیم اشغالگر قدس - دهه ۹۰ میلادی

رژیم اشغالگر قدس در برابر مردم بی دفاع فلسطین با چنین یونیفورم و تجهیزات پیشرفته به نبرد مشغولند.



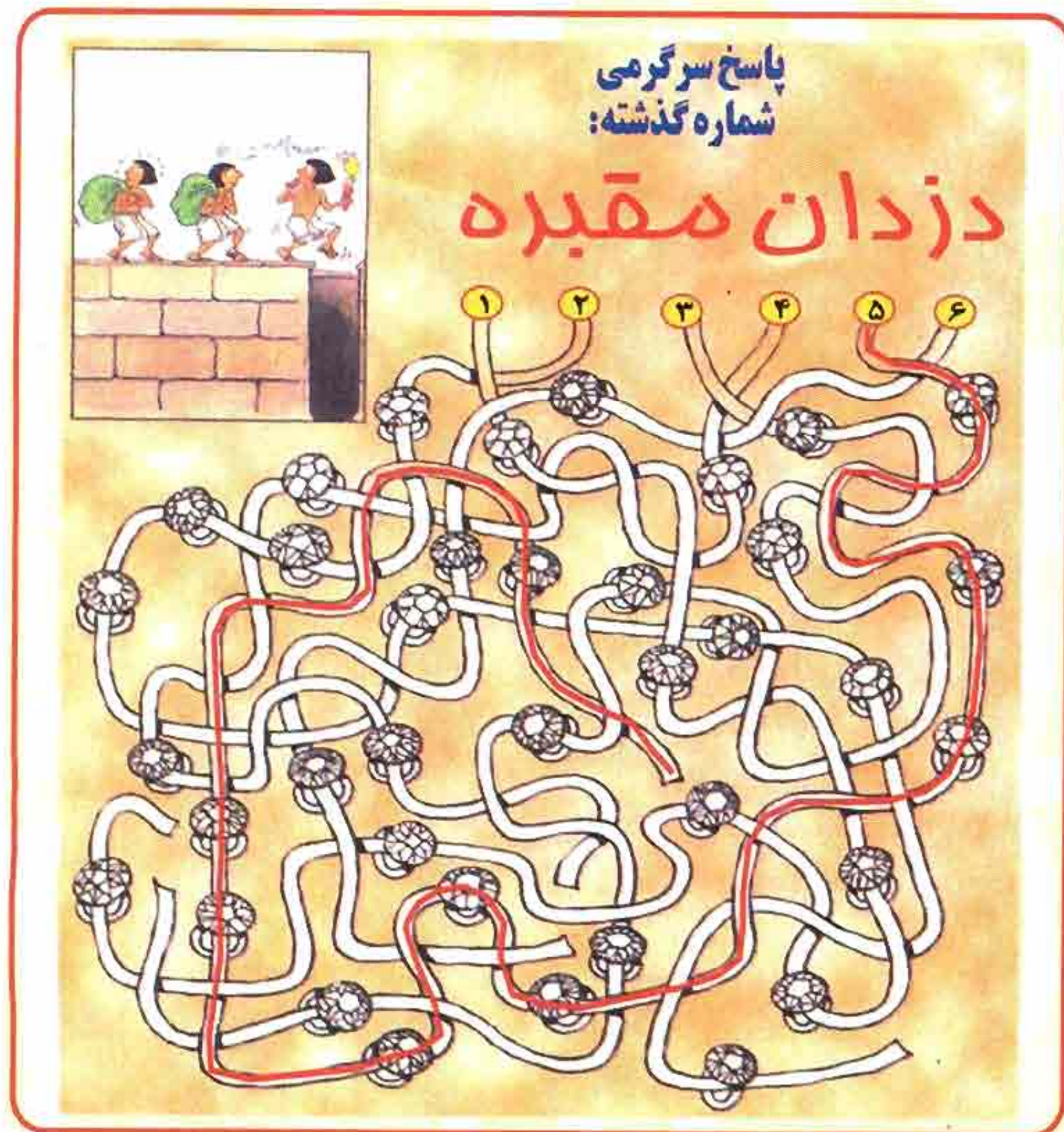
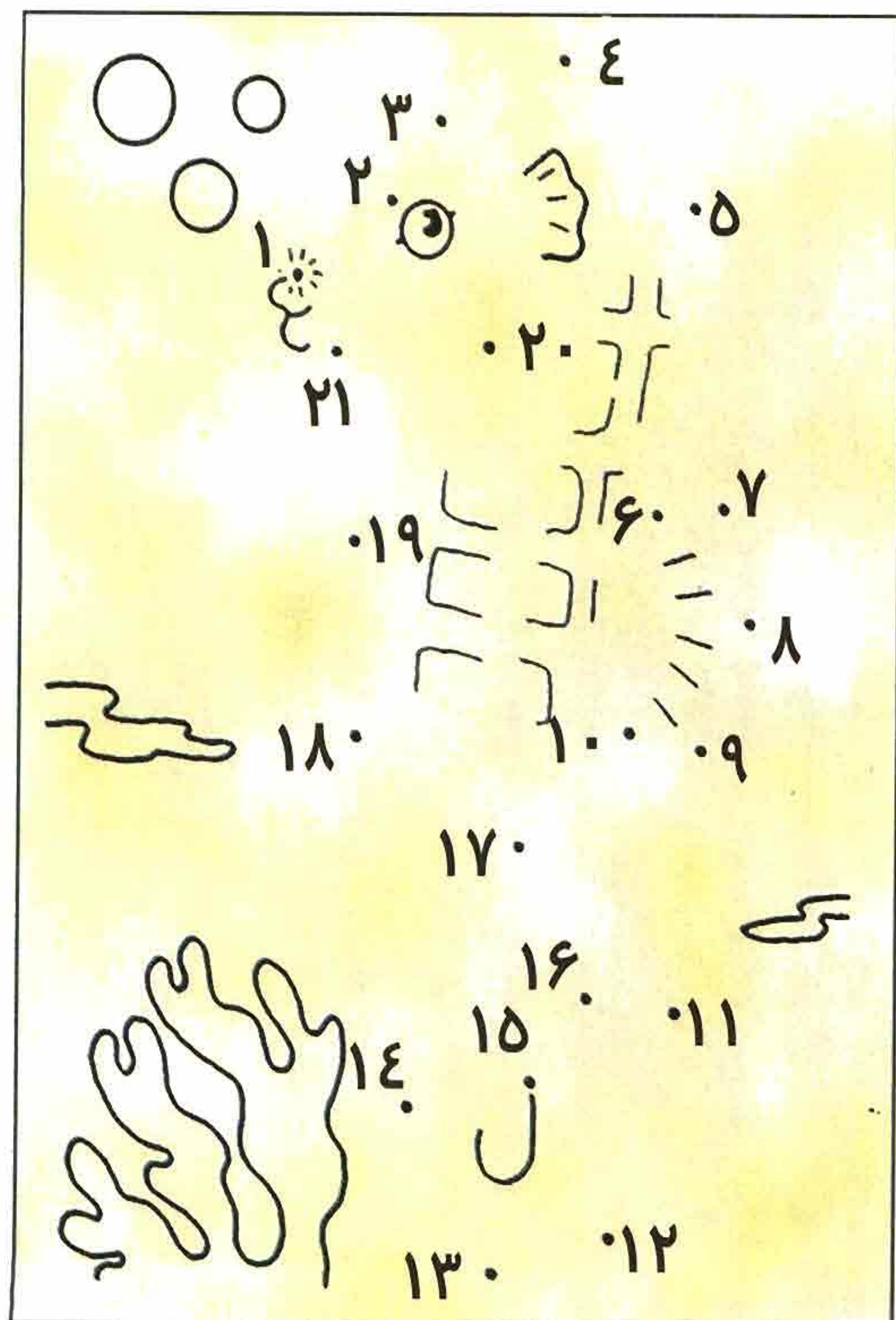
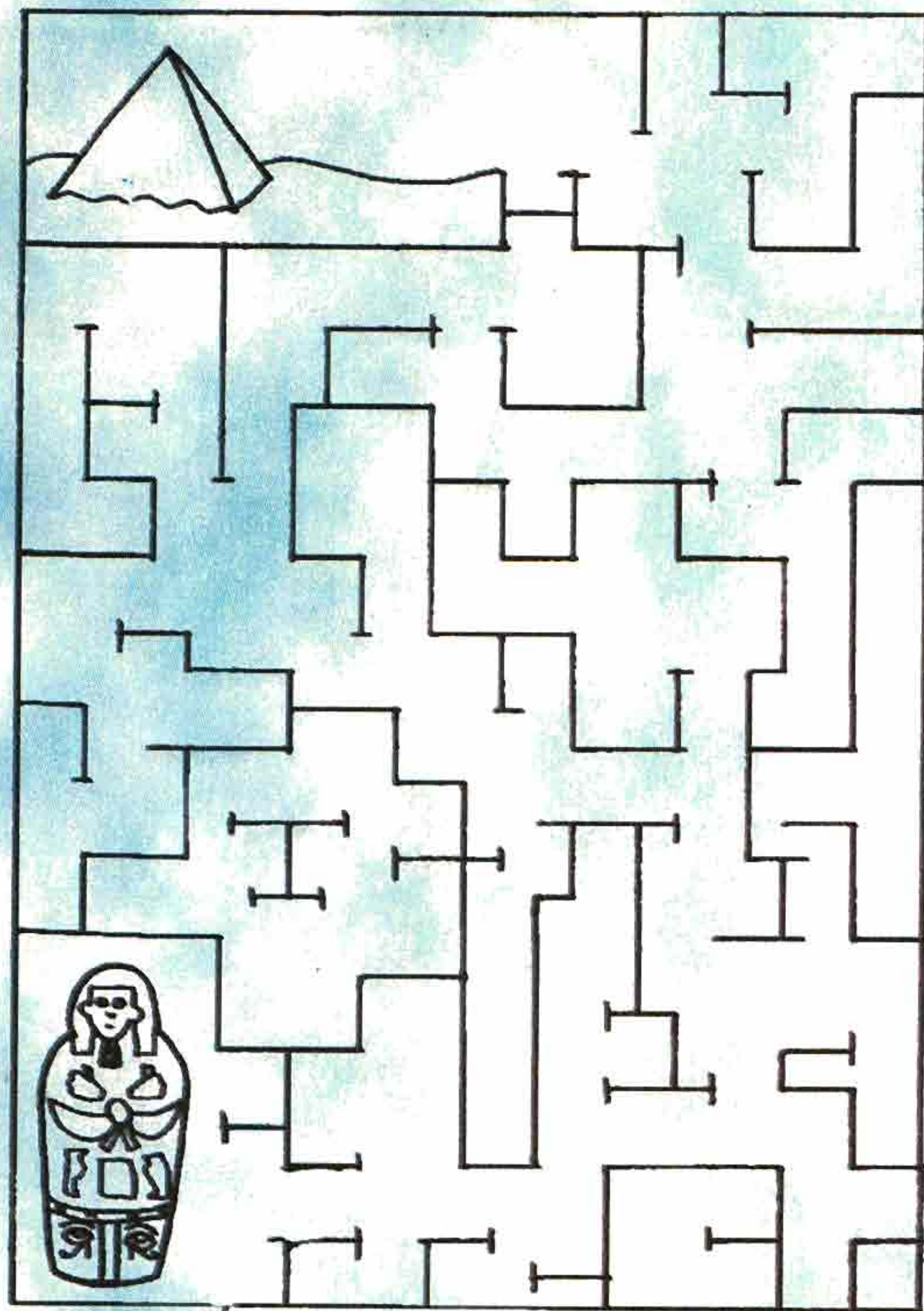


از نقطه ۱ تا ۲۱

اگر می‌خواهید این تصویر را ببینید، از نقطه ۱ تا ۲۱ را به هم وصل کنید تا تصویر مورد نظر کامل شود. شما می‌توانید بعد از کامل شدن نقاشی، آن را به دلخواه رنگ آمیزی کنید.

مجسمه مصر باستان

این مجسمه در پایین تصویر را باید به هرم فرعون برسانیم. راه را نشان دهید.



○ سرباز ارتش ایتالیا - سال ۱۹۴۰

موسولینی دیکتاتور ایتالیا در سال ۱۹۴۰ و در گرماگرم جنگ دوم جهانی از سربازانی با این یونیفورم در نبرد استفاده می‌کرد. پیراهن سیاه زیر یونیفورم، رنگ حزب فاشیست ایتالیا به رهبری موسولینی بود.





۵	۴	۳	۱	
				۱
				۲
				۳
				۴
			۵	
۶			۲	
				۶
				۷
				۸
				۹

جدول ۲ مربع

افقی

۱. کسی که واقعه‌ای را به چشم خود دیده باشد و شهادت دهد.
۲. جاری.
۳. چاقوی بزرگ دسته‌دار که بیشتر در آشپزخانه‌ها یافت می‌شود.
۴. نمناک و مرطوب.
۵. دانه خوشبو.
۶. واحد پول ژاپن.
۷. مددکار و یاری‌دهنده.
۸. آهسته و یواش.
۹. دانایی و علم و فضل.

عمودی

۱. مؤسسه‌ای که چند نفر شریک با هم، برای انجام کاری، باز می‌کنند.
۲. فراوان.
۳. سرگردان و حیران - جمع رأی.
۴. سگ بیمار - در آن آب می‌خوریم.
۵. هم در بدن آدم‌ها یافت می‌شود، هم در اتومبیل.
۶. از ورزش‌هایی که برای گرم کردن بدن، اجرا می‌شود.

پاسخ جدول شماره گذشته

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
و	د	م	ا	ش	ب	ا	ب	۱	۱
۱۱	ل	ا	س	م	د	و	ر	۲	۲
ر	ر	و	د	ن	ی	ا	ک	۳	۳
ن	ه	ا	۵	ر	۱	م	۴	۴	۴
ی	ر	ب	۷	ه	۱	ی	۶	۶	۶

جدول
یک مستطیل
در ۲ مربع

۳۹



○ مارشال هوایی ارتش ایتالیا - سال ۱۹۴۰

در جریان نبردهای شمال آفریقا در سال ۱۹۴۰ و بعد از آن، فرماندهان و افسران نیروی هوایی ایتالیا با این یونیفورم در نبرد شرکت داشتند. چکمه سوار کاری و دوربین دو چشمی از لوازم همراه این نیروها بود.



جمله‌هایی درباره امام زمان (عج) از زبان بچه‌ها

● امام زمان مثل نسیم است و مثل ابر سپید است.

بشری طارمی راد

● امام زمان مثل ارتباطی معنوی میان خدا و پیامبران هستند. او مثل باران است که همه جا را سبز می‌کند.

مریم بهزادیان

● امام زمان مثل جنگلی بی‌پایان و سرسبز است چون محبت ایشان پایان ندارد.

ندا مصلحی

● امام زمان محبت‌هایشان اندازه یک دریاست.

تنا قیطاسی

● امام زمان مانند اقیانوس پر از محبت و زیبایی است.

ریحانه اعتدال

● او مثل نور زیبایی است که با ظهورش همه‌ی انسان‌های کره‌ی زمین را از تاریکی و جهل نجات می‌دهد.

مریم جزینی

● امام زمان مانند چشمه‌ی زلالی است که نور خورشید به صورت افق به آن تابیده است و در ته آن سنگ‌هایی از الماس است

مینا شریف

● امام زمان مانند درختی است که شکوفه‌های زیبایی داده است.

فاطمه حیدری نسب

● یک گل شکفته‌ی غایب است.

شیما نقدی

● دنیا، مثل شبی تاریک و امام زمان مثل خورشیدی است که، سال‌ها است که منتظر طلوعش هستیم.

مانا رستگار مقدم

● امام زمان مثل آسمانی پر از ستاره‌های درخشان است که هریک از این ستاره‌ها معنی وجود گرمای امام زمان را نشان می‌دهد.

سوده محمدی

● امام زمان مانند طلوع خورشید است

آنا غروی

● امام زمان مانند نور خورشید است.

شادی فضل

● امام زمان مانند غنچه‌ای است که همه منتظر شکفته شدنش هستند.

نگاه سادات زین الدین کلاسی چهارم

● امام زمان مثل گلی قشنگ و خوشبو است.

نازگل سهیلی

● امام زمان مانند همه‌ی انسان‌ها ولی عالم و با قدرت‌تر هستند.

زهرا زردروز

● امام زمان مانند دریای پر از عدل و داد است.

آیدا مبین

● امام زمان مثل ماه است که خداوند مهربان به او مقام امامی دادند مانند ماه که نور خود را از خورشید می‌گیرد.

مرجان محمدی اردمالی

● مانند پروانه‌ای است که روی هر گلی می‌نشیند محبت را فراوان می‌کند.

عارفه غفوری

● امام زمان مانند باغی پرگل است

بهاره نظری منشی

مریم عباسی / ۶ ساله / از قم



بر سطح ماه

اگر به ماه سفر کنیم حتی در روز هم آسمان را تاریک می‌بینید. زیرا در آنجا هوا ابر و بادی وجود ندارد پس هرگز در روی ماه باران نمی‌بارد روزهای ماه بسیار طولانی‌تر از روزهای زمین‌اند. از سطح ماه می‌توانید زمین خورشید و ستاره‌ها را ببینید البته زمین از روی ماه بزرگ و روشن به نظر می‌رسد. بر روی ماه حتی زمین را هم به حالت‌های هلال نیمه و دایره‌ی کامل می‌توانید ببینید.

شیما صالحوند اهواز

نیلوفر رفیعی / ۹ ساله / از فرم آباد



سید آرشد صداقت جو / ۱۴ ساله



- کرمانشاه: خنانه پورمینا ۱۰ ساله
- یزد: مصطفی خاتم زاده ۱۲ ساله
- بوشهر: رحمان علیان ۱۱ ساله
- اهواز: احسان کاظمینی
- جهرم: نیلوفر پور صالحی ۸ ساله
- کرمان: نازنین ایرانی ۱۱ ساله
- قم: مهدی سماواتی ۱۲ ساله
- شیراز: حافظ غریب ۱۰ ساله، نسترن ایوبی
- مریوان: همایون ایزدی ۶ ساله
- یاسوج: احسان پور معین
- قوچان: یاسر سینایی
- تهران: مهدی پور اسماعیل، جمیله کریمی، ایمان مروت پور ۱۱ ساله، میلاد و مهران پور محبی، امیر بهمن دل حامد، سیمین فرح بخش ۱۳ ساله، سیامک هوشمند ۹ ساله

«دوستان دوست»

□ افسر خلبان نیروی هوایی ایتالیا - سال ۱۹۴۰



خلبانان ایتالیایی در فصل تابستان با این یونیفورم رنگ روشن، در صحنه نبرد شمال آفریقا به ویژه لیبی شرکت داشتند. این لباس به صورت یک تکه و با یک زیپ باز و بسته می‌شد.



۱۴۰

فرستنده:



نشر و ج



نشانی:



تهران - خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲
امور مشترک کان مجله هفتگی «دوست»

دوست



۱۴۱



○ کلنل ارتش ایتالیا - محل خدمت فرانسه - سال ۱۹۴۰

در جریان اشغال فرانسه توسط آلمان، ایتالیا نیز از متحدین آلمان به شمار می آمد. فرماندهان ارتش ایتالیا در جریان این اشغال با این یونیفورم در نبرد شرکت می کردند. دو علامت زرد رنگ روی ساعد لباس نشان می داد که افسر، دوره مدرسه عالی نظامی را طی کرده است.



دوست



بهای اشتراک، تا پایان ۱۳۸۳ هـ ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی:

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:	بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
● خاورمیانه (کشورهای همجوار) ۷/۰۰۰ ریال	که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق
● اروپا، آفریقا، ژاپن ۸/۰۰۰ ریال	را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس
● آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال	نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان
	مجله دوست ارسال نمایند.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضاء

۴۲

○ سرباز مستعمره نشین ارتش ایتالیا - ایتیوپی - سال ۱۹۴۰

ایتالیایی ها از نیروهای مستعمره نشین خود در ایتیوپی ارتشی ایجاد کردند که از آنها بر علیه نیروهای متفقین (انگلستان - روسیه - آمریکا و فرانسه) استفاده می کردند. کلاه «فینه» کلاه رسمی این نیروها بود.





۳۴۱



○ سرباز ارتش ایتالیا - شمال افریقا - سال ۱۹۴۰

ایتالیایی‌ها برای حضور در مستعمره‌های خود در شمال ایتالیا به هنگام جنگ دوم جهانی، از این یونیفورم استفاده می‌کردند. کلاه با لبه جانبی برای محافظت کردن از تابش شدید آفتاب به کار می‌رفت. این نیروها در نبرد «سیدی عزیز» در شمال آفریقا شرکت داشتند.

بازی

شیر فراری!

شرح در صفحه ۲

